



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارشد
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

الحديقة الرضوية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحديقة الرضوية : از مدینه تا خراسان و خراسان در گذرگاه تاریخ

نویسنده:

محمد حسن بن محمد تقی خراسانی شهیر بهروی

ناشر چاپی:

خراسان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
الحدیقه الرضویه : از مدینه تا خراسان و خراسان در گذرگاه تاریخ	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۸
فهرست مندرجات کتاب با تعیین صفحات	۹
اشاره	۹
باب اول	۹
باب دوم	۹
باب سوم	۹
باب چهارم	۱۰
باب پنجم	۱۰
باب ششم بخش دوم	۱۰
باب هفتم فاجعه مسجد گوهر شاد	۱۱
باب هشتم	۱۲
تصاویر و گراور های کتاب	۱۳
بسم الله سبب تالیف کتاب تعالی شانہ	۱۴
اشاره	۱۵
سواد اجازه مرحوم آیه الله نائینی رضوان الله علیه	۱۷
سواد اجازه آیت الله حضرت مستطاب جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول آقاسید هادی الخراسانی الحائری دامت برکاته	۱۷
مقدمه - برخی از گفتارهای مورخین راجع بخراسان	۱۸
اشاره	۱۸
خواجه نصیر الدین	۲۸
(نظام الملک)	۳۸
باب اول	۴۴

۴۴	 اشاره
۵۷	 بیان حسب و نسب آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام
۶۱	 اخلاق آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام
۶۷	 باب دوم
۶۷	 اشاره
۷۳	 ذکر خلافت ابو موسی محمد امین پسر هرون و کیفیت قتل او
۷۵	 درباره مرکز

الحديقة الرضوية : از مدینه تا خراسان و خراسان در گذرگاه تاریخ

مشخصات کتاب

الحديقة الرضوية

قبر امام هشتم و سلطان دین رضا از جان بیوس و بر این بارگاه باش

«تالیف»

محمد حسن بن محمد تقی خراسانی شهیر بهروی

ذیقعه (1366) قمری مطابق مهرماه «1336» خورشیدی

حق طبع و تحریف محفوظ و مخصوص بمولف است

(شرکت چاپخانه خراسان)

سرشناسه : ادیب هروی ، محمدحسن ، 1263 - 1347.

عنوان و نام پدیدآور : الحديقة الرضوية / تالیف محمدحسن بن محمدتقی خراسانی شهیر بهروی .

مشخصات نشر : مشهد: شرکت چاپخانه خراسان ، 1326.

مشخصات ظاهری : ه ، [399] ص . : مصور.

یادداشت : کتاب حاضر در سالهای مختلف تحت عنوان "از مدینه تا خراسان و خراسان در گذرگاه تاریخ" توسط ناشران متفاوت منتشر شده است .

یادداشت : کتابنامه : ص . ه ؛ همچنین به صورت زیرنویس .

عنوان دیگر : از مدینه تا خراسان و خراسان در گذرگاه تاریخ .

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ، 153؟ - 203ق. -- سرگذشتنامه

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ، 153؟ - 203ق. -- آرامگاه -- تاریخ

موضوع : مشهد -- تاریخ

موضوع : خراسان -- تاریخ

رده بندی کنگره : DSR2121 /ش 4۰87 1326

رده بندی دیویی : 955/8222

شماره کتابشناسی ملی : م 81-17312

خیراندیش دیجیتالی : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب : خانم نرگس قمی

ص: 1

اشاره

اشاره

مقدمه سبب تالیف کتاب صفحه 2 - دوسواد اجازه ص 3- خراسان و حدود آن ص 4 باز هم خراسان ص 5 - اشاره ای بمسجد گوهرشاد ص 7 غزالی و برادرش ص 10 مرقومات قاضی نور الله راجع بفردوسی ص 10 - بیانات یاقوت حموی در خصوص شهر طوس ص 13 - خواجه نصیر الدین و کیفیت هلاک مستعصم عباسی بدستور او ص 14 شیخ طوسی و نقل کلام مؤلف تاریخ مصر درباره آن بزرگوار ص 18 شرح حال غزالی و عزات او از خلق ص 19 احمد غزالی ص 23 خواجه نظام الملک طوسی و روساء مذاهب اربعه اهل سنت ص 24 مناظره فردوسی و عاقبت کارش ص 27 « پایان مقدمه »

باب اول

گفتار نورالدین حافظ ابرو در باب مشهد، ص 30 مشهد مقدس شهری است دلگشا ص 33 گفتار مورخین راجع بمشهد و شهر طوس : ابو اسحق در « مسالك الممالك » میرزا حسن زنوزی در « ریاض الجنة ». یاقوت حموی در « معجم البلدان » میر مجدالدین درد « زینة المجالس » ، قاضی نور الله در « مجالس المومنین ». ابن بطوطه در « تحفة النظار » . ص 34 قبه منوره حضرت ثامن الائمه و حالاتی که طاری بر آن گردیده است ص 26 نامه اهالی خراسان بخاقان سمرقند و شکایت از قتل و غارت طایفه غوص 37 بیان حسب و نسب آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام و تاریخ ولادت آن بزرگوار ص 41 اخلاق و عادات وجود اقدس رضوی ص 45 خطابه مرحوم سید جمال الدین اسد آبادی در محفل وطنی راجع بعظمت مقام قرآن ص 47 نطق لرد کیچنر در خصوص اسلام و قرآن مجید ص 49

باب دوم

ذکر اخباری که مرحوم ابن بابویه « صدوق » در باب امامت حضرت رضا نقل فرموده ، از آن جمله است خبر : محمد بن اسمعیل - علی بن یقطين - داود رقی سلیمان بن حفص مروزی - زکریا بن آدم - عبد الله بن عبد الرحمن - یزید بن سلیط - ابو الصلت هروی محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی - علی بن عبد الحمید حسینی ص 51 تحقیق مؤلف طرائق الحقایق راجع بمرو شاهجان و مرو الرود ص 53 خلافت محمد امین پسر هرون الرشید و کیفیت کشته شدن او بدو روایت ص 57 نامه زییده مادر محمد امین بعبد الله مامون پس از قتل پسرش و اشعاری که در این باب گفته است ص 61 خواستن مامون حضرت رضا را از مدینه بطوس ص 62 شمه ای از مظالم هرون ص 64 نهضت طالبین و قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا در کوفه ابتدای خلافت امون ص 67.

باب سوم

حرکت آقاعلی بن موسی الرضا از مدینه به خراسان و داستان زینب کذا به ص 72 کراماتی که از وجود آن بزرگوار در اثناء سفر بروز نموده ، ص 75 کیفیت ورود آقا بشهر نیشابور و نقل حدیث « سلسله الذهب » ص 77 ورود حضرت رضا بمرو شاهجان پایتخت مامون و مذاکره خلیفه با آقا در باب ولایت عهد و خلافت می 82 برای چه مامون آن بزرگوار اولیعهده خود قرارداد؟ ص 84 تشکیل مجلس عام برای تقویض ولا یتعهد و عطایای مامون بخلق و اشعاری که شعراء در مدح حضرت ثامن الحجج سروده اند، يك سکه از مسکوکات ولیعهدهی آقا ص 87 : حرکت بی بی فاطمه خواهر آقا از مدینه بقصد ملاقات برادر و فوت آن معصومه در شهرستان قم ص 93 سواد عهد نامه ای که

بخط مامون وبخط آقا علی بن موسی علیه السلام نوشته شده و مؤلف آن را ترجمه نموده است .

باب چهارم

وقایع و اتفاقاتی که پس از قبولی ولایتعهد روی داده ضمن چند مطلب ، اول اینکه تفویض ولایت عهد باشاره فضل بن سهل بوده ص 105 دوم کیفیت استسقاء حضرت ثامن الائمه برای اهالی مرو، سوم تشریف بردن آقا بنماز عید بدو خواست مامون ص 106 چهارم - واقعه قتل ذوالریاستین فضل بن سهل میان حمام سرخس ص 110 پنجم اعتراف مامون باینکه تفویض ولایت عهد به آقا حضرت رضا خدعه بوده ، و جسارت کردن حمید بن مهران بساحت اقدس رضوی در مجلس خلیفه و کیفر یافتن او در همان محفل ص 116 ششم - فرستادن مامون خلیفه محمد بن عمر و طوسی را بطلب آن بزرگوار غریب و استخفاف او نسبت بوجود مبارك علوی و نفرین آقا علی بن موسی درباره مامون خلیفه ص 110 هفتم - درخواست مامون از آقا رفتن بنماز عید را و نادم شدنش از این تقاضا بسعایت تمام ص 120 هشتم قاتل حضرت رضا عبد الله مامون است ص 122 . بیانات هرثمه در خصوص مسموم شدن آقا علی بن موسی ص 124 نهم - ابن بابویه قمی از یاسر خادم روایت می کند ص 129 دهم کیفیت زهر خوراندن مامون آقا امام رضا را بآب انگور ص 130 یازدهم - اختلاف روایات در باب رحلت مولی علی بن موسی ص 135 دوازدهم - ذکر بعضی از مرثیاتی که درباره آن امام همام گفته شده ص 136 سیزدهم - یکی از خدام و حجاب حضرت رضا علیه السلام معروف کرخی است ص 137-

باب پنجم

پاره ای از اخبار که در فضیلت زیارت حضرت ثامن الائمه روایت شده از رسول مختار و ائمه اطهار و خود آن بزرگوار صلوات الله علیهم اجمعین و ذکر بعضی از آداب زیارت ص 139 بحث در اینکه ابدان شریفه ائمه علیه السلام بعد از رحلت چه می شود ؟ ص 144 خوارق عادات و الطافی که بعد از شهادت امام هشتم از قبر مطهر ظهور یافته و مؤلف راهم شامل شده ص 148.

باب ششم بخشی دوم

در اطراف تاریخ نگاری ص 158 شرح بمباران آستانه قدس رضوی بعهد تزاری 1230 قمری مطلب اول - ورود مرگان شوستر امریکائی بطهران برای ریاست کل خزانه داری طبق قانون 23 جوزا و عملیات او و بر خوردش ضمن اصلاحات بمخالفت دولت روس و انگلیس و حوادث تاریخی بعد صفحه (160) مطلب دوم - روسیه ارتباط سیاسی خود را با ایران قطع کرد و دواولتیماتوم داد ص 163 مطلب سوم - ورود محمد علی میرزا شاه مخلوع بھاك ایران برای استرداد تخت و تاج سلطنت و يك عزل سیاسي ملك الشعراء ص 166 شروع بمقصود و کیفیت ورود قشون روس به مشهد ص 170 شرح حال یوسفخان هراتی ص 172 مادی نبی خواهیم مشروطه نمی خواهیم ص 176 بیانات طالب الحق راجع بادارات دولتی و مشروطه ص 178 رفتن رئیس نظمیه نزد رکن الدوله برای کسب تکلیف ص 183 سواد مکتوب طالب الحق بوالی خراسان بضمیمه ورقه استفتاء از علماء مشهد در باب مشروطیت و جواب آقایان راجع باین موضوع ص 184 اواخر صفر کار بوسفخان بالا گرفت و راتق و فاتق

است ص 137

شهر مشهد گردید ص 187 محمد قوش آبادی بیو سفنخان ملحق شد ص 188 سواد تلگراف هیئت وزراء - سواد تلگراف وزارت داخله «قوام السلطنه» بوالی خراسان ص 190 ملاقات مؤلف با سردار یوسفخان ص 194 قسمتی از قصیده ادیب الممالک راجع بخرابی اوضاع ایران ص 198 سواد مراسلات و تلگرافات و ابلاغات رسمی راجع باوضاع مشهد ص 201 درخواست اهالی مشهد از یوسفخان تأمین جانی و مالی را ص 205 واقعه قتل نایب حبیب رعیت ایران و رئیس کمیسر نوقان و منجر شدن این پیش آمد بیم باران آستان عرش بنیان ص 206 آخرین اعلامیه ردکو رئیس کل قوای روس در خراسان یا فاجعه دهم ربیع الثانی «1330» هجری ص 208 قسمتی از اشعار سعدی مناسب مقام نفثة المهموم ص 210 شرح بعد از اجمال ص 211 ص 215 پیغام آوردن عبدالحمید بنقل میر مرتضی قره باغی برای میرزا ابراهیم ص 216 بیانات تولیت آستانه راجع بروز 10 ربیع الثانی ص 217 عده گلوله ها و شماره مقتولین ص 227 يك سند تاریخی ص 224 اعلامیه رد کو راجع باین که از آستانه چیزی مفقود نشده - بازهم دهم ربیع الثانی ص 227 کیفیت تطهیر حرم و ضریح و رواق ها ص 232 ضایعات آستانه موقع بمباران ص 233 تذکر لازم راجع بطلا- و نقره و قندیل های حرم که نقل شد بطهران سال 1316 شمسی ص 235 کشته شدن یوسفخان و غزل عاشقانه او مرگ داییزا قنسول روس ص 237 قصیده ملک راجع بمباران و سه بند از 12 بند ایشان - قطعه کلید دار ضریح منور و قسمتی از اشعار ادیب الممالک و مواد تاریخی ص 239 کیفیت قتل ولیعهد اتریش و شعله کشیدن آتش جنک بین الملل اول ص 246 تلگراف ویلهم بنیکلا و جواب تلگرافی امپراطور روس ویلهم ، و پیشنهاد سازانوف بنیکلا موضوع

جنگ را ص 247 شرح حال نیکلا و ویلهم ص 247 نطق امپراطور روس راجع بتشجیع قشون و بالاخره استعفای او از سلطنت و تبعیدش بیکی از شهرهای سیبر با ص 150 کیفیت قتل نیکلا و خانواده او ص 252 تقال فقراء نعمت اللهی و اشعاری چند از مؤلف ص 255

باب هفتم فاجعه مسجد گوهر شاد

ورود شیخ تقی بهلول از تربت بمشهد و رفتن او منبر در مسجد گوهرشاد و بیانات او ص 261 اظهارات احتشام نواب روی منبر ص 260 حمله نظامیان بمتحصنین صحن جدید و بستن مسلسل را بر روی آنها صبح روز جمعه دهم ربیع الثانی و ذکر عده کشتگان و مجروحین در این روز ص 264 عزیمت مرحوم آقای قمی از مشهد بطهران سپس مسافرت ایشان از عراق عجم به عراق عرب ص 267 مولف قیام خراسان می نویسد: روز شنبه اوضاع وخیم می نمود جمع زیادی در مسجد گرد آمدند ص 269 مشاهدات محرر این سطور ، بعضی از وقایع را ص 270 حمله دوم نظامیان شب یکشنبه (12 ربیع الثانی) بمسجدیان ، بیانات یکی از خدام مسجد برای نگارنده ص 276 منظومه مؤلف یا شرح وقایع چنان که مشاهده نموده ص 277 بیانات آقای شوشتری راجع باین نهضت ص 281 ابلاغیه پاکروان، و عفو عمومی شاه از مقصرین و اعلامیه وزارت داخله ص 329 متحد المال از طرف وزارت داخله توسط استاندار نهم راجع بتبديل کلاه پهلوی بکلاه تمام لبه و زندانی کردن بعضی از علماء و یادگار زندان آقای بهار ضمن اشعار ، ص 294 انفصال سرهنگ بیات از ریاست شهربانی و آمدن پاسیار محمد رفیع نوائی بمشهد بدین سمت و بازداشت

آقازاده آقای لطفی و عده ای دیگر و زندانی نمودن و انفصال اسدی از نیابت تولیت و حبس او تا موقع کشته شدنش و بیانات نوائی در جلسه محاکمه راجع بقتل اسدی ص 206 رفع حجاب و مناظره سعید و پریش ، جلوگیری و سخت گیری آژانها از بانوان و تشکیل مجالس جشن، در خصوص رفع حجاب ، ص 299

باب هشتم

حمله قشون متفقین بمرزهای ایران یا قضایای شهر یورماه 1320 شمسی ص 202 اوراق پراکنده خطاب بسربازان ایران خطاب بخلق های ساکن خراسان، متن بعضی از قسمت های افکار خلق ص 304 دولت ایران یادداشت سویتی را از خلق خود پنهان می دارد ص 307 فرامین ارتش سرخ ص 308 موقعیت لشکر نهم در روز پنجم شهریور 1320 ، ص 309 روس ها مراکز نظامی مشهد را بمباران می کنند ص 313 اختلاف نظر سرلشکر محتشمی با پاکروان ص 314 قیام محمد یوسفخان هزاره و کشته شدن او ص 0318 طهران چه خبر بود؟ ص 321 خطاب شاه بنخست وزیر روز سوم شهریور موقع ورودش بکاخ سعد آباد ها مگر چه شده؟ چرا رنگت پریده است؟ اتفاق بدی افتاده است ص 322 باغ شاه تخلیه می شود ، کابینه آقای منصور منحل و آقای محمد علی فروغی نخست وزیر می شود ص 324 مراسله دولت ایران به سفیر دولت جماهیر شوروی و وزیر مختار دولت انگلیس و جواب آندو دولت، شهر طهران نظامی می شود و شورش در قلعه مرغی ص 329 مرخص شدن افراد لشکر یکم و دوم ، جلسه مهم سرلشگر ضرغامی و سرلشکر احمد نخجوان و عده ای از افسران در باشگاه راجع باینکه از افراد مرخص شده ، سر باز داوطلب با حقوق کافی گرفته شود اعلیحضرت با تغییر سوال میکند این چه پیشنهادیست! توقیف شدن سرلشکر احمد نخجوان و سرتیپ ضرغامی باخلم درجه ص 332 استعفای شاه از سلطنت ، صلحنامه شاه اموال خود را بفرزندش ص 332 فرمان اعلاحضرت راجع باموال موهوبی و قسمتی از بیانات والاحضرت شاهدخت شمس پهلوی ص 334 مرگ رضا شاه پهلوی و خلاصه زندگانی او ص 336 خاتمه کتیبه دور گنبد پیاده آمدن شاه عباس بمشهد ص 338 توضیحات راجع بحرم مطهر و ضریح منور و در مرصع و رواق های مبارک و پاره ای از کتیبه های روضه منوره و قصیده دبیر الملک فراهانی ص 340 اشیاء نفیسه موضوعه میان چهار خوانچه که در میان حرم نصب شده است ص 345 رواق دارالحفاظ و قصیده قآنی من ص 350 رواق دارالسیاده و قصیده ملک الشعراء صبوری 352 رواق دار السعادة و رواق توحید خانه ص 355 گنبد الله وردیخان و دار الضیافه ص 358 ایوان طلای نادری و کتیبه های آن ص 360 کتابخانه آستانه ، ص 382 کتابخانه ملی ملک « که شعبه ایست از کتابخانه آستان رضوی بنص وقف نامه مرقوم در صفحه 363 » صحن عتیق و ایوان ها و بعضی از کتیبه ها ص 368 صحن جدید و ایوان ها و برخی از کتیبه های آن ایوان طلای ناصری و قسمتی از قصیده سرخوش هروی با اشاره بشماره در بهای طلا و نقره حرم مطهر و رواق ها ص 372 مسجد گوهر شاد و شرح چهار ایوان آن با ذکر کتیبه های ایوان ها و اشاره بساختمان گنبد دو مأذنه،

وماده تاریخ منظوم راجع بعمارت و مرمت دو گلدسته مسجد ص 375 آب مسجد ص 385 یاد آوری ها - تشرف ناصرالدین شاه بمشهد مقدس کمپانی رژی یا ادن امتیاز دخانیات بانگلیس و فتوای مرحوم میرزای شیرازی راجع باین قسمت ص 386 کشته شدن ناصرالدین شاه، تشرف مرحوم میرزا حسن ممقانی بارض اقدس و اقامه نماز جماعت تاریخی آن مرحوم در مسجد جامع و اشاره بجماعت مرحوم خالصی در مسجد گوهرشاد - دو قطعه مرثیه ادیب نیشابوری ص 387 و بانی تاریخی مشهد اجتماع علمای طهران در شاه عبدالعظیم (4) برای تقاضای مشروطیت - فرمان مظفرالدین شاه راجع باعطاء مشروطیت، ص 389 بستن توپ بمجلس شورای ملی، و دستگیری مشروطه طلبان مبرز و کشته شدن صور اسرافیل و ملک المتکلمین ص 309- ورود سردار اسعد و سپهدار بطهران - مصلوب شدن مرحوم شیخ فضل الله نوری و کشته شدن اعتضاد التولیه وفوت مرحوم حاج میرزا حبیب الله شهیدی و قطعه ای از اشعار ایشان ص 391 کشته شدن مرحوم بهبهانی در منزلش - فوت مرحوم آخوند در کوفه - بمباران آستانه - محاصره کردن عبد المؤمن خان از يك مشهد مقدس را و فرمان دادن او بقتل عام اهل مشهد، و نامه تاریخی، معاهده بستن دولت ایران با دولت افغانستان « رجوع شود بنهضت ایران » در عهد شاه فقید، آمدن نخستین نماینده دولت افغان بمشهد مقدس و اشعار مؤلف راجع باین اتفاق و اتحاد ص 397 کشته شدن مرحوم محمد تقیخان کلنل در جعفر آباد قوچان و رثائیه عارف قزوینی راجع بکلنل ص 398

تصاویر و گراور های کتاب

1 - رکن الدولة 2 - یوسفخان 3 مؤلف 4 - ادیب الممالک 5 - دا بیژا 6 - میرزا ابراهیم 7 - مرتضی قلیخان 8 - ثقة الاسلامی 9 - یوسف خان 10 - صمد آقای « مترجم » 11 - نیکلا امپراطور روس 12 - احتشام نواب 13 - حاج آقا حسین قمی 14 - محمد ولیخان اسدی 15 - شاه فقید 16 - اعلیحضرت محمد رضا شاه پهلوی 17 - ناصرالدین شاه 18 - ملک الشعراء « صبورى » 19 - علمای اعلام و حجج اسلام . 1 - گراور گنبد و گلدسته نقاره خانه 2 - گراور گنبد مطهر 3 - مسجد پیره زن 4 - سقاخانه نادری 5 - منظره گنبد بعد از بمباران 6 - پنجره فولاد 7 - منبر تاریخی مسجد 8 - قسمتی از ساختمان بیمارستان شاه رضا 9 - مدخل بیمارستان 10 - نمای خارجی کتابخانه آستانه رضوی.

مدارك مندرجات - منية المريد ، عيون اخبار الرضا ، کلیات سعدی ، حدود العالم حافظ ابرو ، مجالس المؤمنین ، معجم البلدان ، مطلع الشمس ، انقلاب طوس ، مجله یادگار ، طرایق الحقایق ، جواهر الکلام ، منتخب التواریخ ، کشف الغمة ، خیرات حسان ، تاریخ بیهقی ، مفاتیح الجنان ، تحفة الرضویه ، حبیب السیر ؛ جلاء العیون ، فردوس التواریخ ، اختناق ایران ، تئمة المنتهی ، اطلاعات ، عده ای از جرائد مشهد تاریخیچه مجلس ، تاریخ مختصر ایران تالیف «سایکس» مجله الکمال ، بحر الفوائد ، فوائد الرضویه ، عالم آرا ، آب زندگانی ، لهوف ، از سوم تا 25 شهریور ، پاسخ اهرمن ، کتاب آبی ، اطلاعات هفتگی ، حقایق شهریور ، مشروطه ایران ، تالیف ادوارد برون ، وقایع بیست روزه ، و . و . وه

گوبروو آستین بخون جگرشوی * هر که در این آستانه راه ندارد

چنین گوید نویسنده این اوراق وفقه الله لما يحب ويرضى مدت 25 سال مرحوم پدرم ملا «محمدتقی» رضوان الله علیه که از زمره اهل علم بود در کشیک دوم سرخدمت بآستان و اینعمت خود حضرت علی بن موسی الرضا سلام الله علیه میشود تا عاقبة الامر بمفاد کریمه (کل نفس ذائقة الموت) در سن 53 سالگی بسال (1325) قمری داعی حق را لبیک اجابت گفته ؛ در جوار آقا و مولایش مدفون گردید رحمة الله علیه رحمة واسعة :

خانه ای کاندردان نخواهی ماند * سال عمرت چه ده چه صد چه هزار

خود مؤلف هم پس از مرگ پدر بالغ بر چهل سال است که افتخار انتساب بدر بار سر کار فیض آثار را داشته و دارم . در فروردین (1364) هجری که ایام بهار و اوان فرح وانبساط ابناء روزگار است اندیشه کردم که شصت مرحله از مراحل زندگانی خود را در مجاورت این تربت یاک و مهبط املاک پیموده ، خدمتی که شایان تقدیم این بارگاه فلک اشتباه باشد ننموده ام با خود گفتم : شصت بار آمده نوروز ترا مهمان * جزهمان نیست اگر ششصد بارآید

عظام خلك تحت التراب بالية* وانت تلعب فوق التراب كالاطفال :

چرا ؟ تاکنون برای (یوم لا ینفع مال ولا بنون) زاد و توشه ای نیندوختی و از خرمن فیض این مرقد مطهر منور خوشه ای نچیدی ! :

برگ عیشی بگور خویش فرست * کس نیارد ز پس تو پیش فرست

رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود : (اذا مات ابنُ اَدمَ انْقَطَعَ عَمَلُهُ الاَ مِنْ ثُلُثِ صَدَقَةٍ جَارِيَةٍ . اَوْ عِلْمٍ يُنْتَفَعُ بِهِ . اَوْ وَلَدٍ صَالِحٍ يَدْعُو لَهُ) ملمع

(ای که درونت بگنه تیره شد * تر سمت آینه ینه نگیرد صقال)

(خاك من و تست که باد شمال * می بردش سوی یمین و شمال)

(مالك فى الخيمة مسلنقيا * قد نهض القوم وشدوا الرحال)

(عمر بافسوس برفت آنچه رفت * دیگرش از دست مده بر محال)

(قد و عر المسالك ياذا الفتى * افلح من هيا زاد المال)

(بس که در آغوش لحد بگذرد * بر من و توروز و شب و ماه و سال)

(لا تلك تختر بمعمورة * يعقبها الهدم او الانتقال)

(زنده دل مرده ندانی که کیست ؟ * آن که ندارد بخدا اشتغال)

بالجمله این الهامات و اشراقات محرر این سطور را بر آن داشت و در واقع و نفس الامر راقد این مرقد شریف غلام دربارش را بر این خدمت گماشت کتابی تألیف نماید مشتمل بر شرح احوال این بزرگوار غریب و شامل پاره ای از وقایع مهمه ای که بعد از شهادت حضرتش و هم در عصر مود این اوراق روی داده است ولی بطریق اختصار که ذره نمونه مقدار و مشت نشانه خروار است بلی :

(معانی هرگز اندر حرف ناید * که بحر بی کران در ظرف ناید)

امید است زائرین و مجاورین بخصوص خدمه آستان قدس رضوی از این اثر حسن استقبال نموده مر این بنده و پدر و مادرم را در مظان استجابت دعا فراموش نفرمایند :

(مگر صاحب دلی روزی برحمت * کند در حق درویشان دعائی)

و از آنجا که این تألیف بنام مبارك آقا (علی بن موسی علیه السلام) فراهم آمده موسوم نمود آن را به (حدیقه الرضویة) و چون بهشت بهشت باب مرتب گردانید وبالله التوفیق و هو حسبی و انا العاصی الجانی (محمد حسن هروی) علی الله عنه

تمثال مؤلف

سواد اجازہ مرحوم آية الله نائيني رضوان الله عليه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين وافضل صلواته وتحياته على من اصطفاه من الأولين والآخرين وآله الائمة الطيبين الطاهرين واللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين ابد الآبدین

وبعد فان جناب العالم الفاضل عماد الاعلام مروج الاحكام الشيخ حسن الهروي دامت تأييداته ممن بذل جهده في تحصيل العلوم الشرعية والمعارف الالهية حتى بلغ درجة سامية من الفضل والسداد مقرونة بالصالح والرشاد واقد اجزت له في تدريس الطوح الفقهية والأصولية ومقدماتها وان يروى عنى ما اودعه اصحابنا الامامية رضوان الله تعالى عليهم في مصنفاتهم بحق اجازتي عن مشايخي العظام باسانيدهم المفصلة في فهارست الشيوخ وكتب المشيخة بطرقهم المنتهية الى ارباب الجوامع العظام والكتب والاصول ومنهم الى اهل بيت النبوة ومهبط الوحي ومعدن العصمة صلوات الله عليهم اجمعين وارجومنه ان لا ينساني من صالح دعائه انشاء الله تعالى والسلام عليه ورحمة الله وبركاته (الاحقر محمد حسين القزوي النائيني)

سواد اجازہ آيت الله حضرت مستطاب جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول آقاسيد هادی الخراسانی الحائری دامت برکاته

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله على ما وعد الخلق برحمته واراھم انجازه والصلوة والسلام على من بعثه بالرسالة الحتمية والنبوة الختمية وآتاه اعجازه محمد وعترته الذي فوض اليهم دينه في الاجازة والاستجازة وبعد فان من اعظم مواهب البارى جل وعلا وجود العلماء الربانيين في اكناف الارضين لا بلاغ احكام الدين وتعليم الانام وارشادهم الى حقايق الاسلام وعلوم الائمة الاعلام وحيث ان من تلك الجملة لابل من الاجلة جناب الشيخ الكامل الفاضل و العالم العامل مدرسي العلوم العربية ومبين الشروح الفقهية الشيخ محمد حسن الخراساني الشهير بالهروي دامت تأييداته قد بذل عمره الشريف في المشهد الرضوى على مشرفه السلام بترويج العلوم الدينية وتكميل الصفات النفسانية وقد استجاز من الاحقر خادم الشريعة المطهرة في القيام بوظائف التعليم وتدريس الانام وتفسير الاخبار الماثورة عن الائمة الكرام عليهم الصلاة والسلام فرأيتہ اهلا لذلك بل فوق ما هنالك

ص: 3

فاجزته دام تاييده في هذه الجهات السامية وغيرها من المراتب الراقية في نشر الاحكام وارشاد العوام وتدريس الخواص من علوم الاسلام و اوصيه و اقدم نفسى بتقوى الله تعالى في جميع الامور والاخلاص له عزشانه في الورود فيها والصدور و استدعى من انفاسه القدسيته دعاء الخير لي ولجميع المؤمنين والسلام، ليه وعلينا وعلى عباد الله الصالحين - الاحقر الخراساني الحائري 3 ج 1 سنه 1366

محمد هادی الحسيني

مقدمه - برخی از گفتارهای مورخین راجع بخراسان

اشاره

خراسان - مشرق وی هندوستانست و جنوب وی بعضی از حدود خراسانست و بعضی بیابان کرکس کوه و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غور و شمال وی رود جیحون است و این ناحیتی است بزرگ با خواسته بسیار و نعمتی فراخ و نزدیک میانه آبادانی جهانست و اندروی مدن های زراست و سیم و گوهرهای که از کود خیزد و از این ناحیت اسب خیزد و مردمانی جنگی و در ترکستانست و ازو جامه بسیار خیزد و زر و سیم و پیروزه و داروها و این ناحیتی است با هوای درست و مردمان با ترکیب قوی و تندرست و پادشای خراسان اندر قد بودی و پادشاه ماوراء النهر جدا واکنون (1) هر دو یکی است و میر خراسان بیخا را نشیند و زال سامان است و از فرزندان بهرام چوبین اند و ایشان را ملک شرق خوانند و اندر همه خراسان عمال او باشند و اندر حدهای خراسان پادشاهان اند و ایشان را ملوک اطراف خوانند نیشابور، بزرگ ترین شهرست اندر خراسان و بسیار خواسته تریک فرسنگ اندر یک فرسنگ است و بسیار ها مردمست و جای بازرگانست و مستقر سپاه سالار نسبت و او را قهندزاست و ریض است و شهرستانست و بیشتر آب این شهرها از (2) چشمه است که اندر زمین بیاورده اند و از وی جامه ای (3) گوناگون خیزد و ابریشم و پنبه و او را ناحیتی است جد او آن سیزده روستاست و چهار خان

سبزوار، شهر کیست خرد بر راه ری و قصبه روستای پنبه است، خسرو گرد، بنزدیک اوست شهر کیست خرد، بهمن آباد، و هزنیان، دو شهر کست خرد بر راه ری و اندروی کشت و برز بسیار است. آزاد وار، شهر کیست اندر میان بیابان و با نعمت و بر راه گرگان، جاجرم شهر کیست بر راه گرگان بر سرحد، و بارکده گرگانست و این کومش و نسابور است؛

ص: 4

1- یعنی سال (372) هجری

2- چشمه ها « قنات ها »

3- جامه ها « البسه »

سبر این (1) شهرست آبادان و با نعمت ، جر مکان وسینکان ، خوجان، راوینی، شهرک هایی اند با کشت و برز بسیار و آبادان و اندر میان کوه و دشت نهاده و این همه از حدود نیشابور است نسا ، شهرست بر دامن کوه نهاده اندر میان کوه و بیابان با نعمت بسیار و هوای بد و آب های روان ، باورد. اندر میان کوه و بیابانست جایی بسیار کشت و برز و هوای درست و مردمانی جنگی ،

طوس ناحیتی است و اندروی شهرک هاست چون توران و نوقان ، بروغون ، رامکان بنوازنده ، واندر میان کوه هاست و اندر کوه های وی معدن بیروزه است و معدن مس است و سرب و سمره و شبه و دیگ ، سنگین و سنگ فسان و شلوار بندو جورب از آن خیزد ، و بنوقان مرقد مبارک علی بن موسی الرضا است و آن جا مردمان زیارت شوند و هم گور هارون الرشید است.

گنبد مطهر حضرت رضا علیه السلام

□

باز هم خراسان - خراسان از شمال محدود است بماوراء النهر و قسمت هایی که از آن جدا شد و از مشرق ، بهریرود و دشت ناامید، و از جنوب بکرمان، و از مغرب باستان دوم (2) طهران و گرگان، طول آن از شمال بجنوب (800) و از مشرق بمغرب (480) کیلو متر (3) و مساحت آن قریب (32) هزار کیلومتر مربع می باشد، زمین خراسان عموماً کوهستانی و ارتفاع کوه های آن در شمال و مشرق بیش تر و امتداد آن ها عموماً از شمال غربی بجنوب شرقی و دره های پر آب و حاصل خیز

ص: 5

1- اسفراین است که سبراین و اسپراین نیز خواننده .

2- اصطلاحی است جدید یعنی شهرستان و حکومت نشین و حاکم را استاندار گویند و مشهد مرکز آستان نهم است.

3- حدود خراسان - مشرق وی هندوستانست ، و جنوب وی، بیابان سند ست و بیابان کرمان، و مغرب وی حدود هر پست و شمال وی ، حدود غرجستان و کوزکانان و تخارستان «رجوع شود بکتاب حدود العالم».

بین این رشته ها قرار گرفته که در هر يك از آن ها مراکز پر نعمت و جمعیتی دیده می شود که در روزگار باستان آبادانی و اهمیت شایانی داشته است، دره هایی که در این استان شده از شمال بجنوب از این قراراند: دره قوچان و شیروان و بجنورد دره سبزوار و نیشابور و مشهد دره قائنات و بیرجند، رودهای مهمی مانند اترک و گرگان و کشف رود و رود ابریشم «قراسو» در آن جاری بوده و آب آن ها بمصرف زراعت می رسد ، بسیاری از مردان نامور و رجال علم و ادب و سیاست ما از این استان برخاسته اند و ناموران بزرگی مانند فردوسی و حکیم خیام و غزالی و انوری و خواجه نصیر الدین طوسی در این دیار پرورش یافته اند که پیوسته باعث افتخار و سرفرازی قوم ایرانی و در شمار بزرگان عالم بشریت بشمار می روند ،

شهر مشهد که مرکز این استان می باشد در جلگه کنار کشف رود بین دو رشته جبال نیشابور و هزار مسجد واقع شده و ارتفاع آن از سطح دریا (1010) متر می باشد ، عرض شمالی و هزار مسجد آن 37, 19 درجه و طول شرقی آن 59,36 درجه است فاصله آن بخط مستقیم از طهران 714 کیلومتر می باشد ، جمعیت آن مطابق سرشماری که اخیرا (یعنی بسال 1319 خورشیدی) شده است 176471 تن بوده ، آب و هوای آن بسیار متغیر و حتی در ساعات مختلف روز و شب نیز تغییر می نماید شهر مشهد تا آغاز قرن سوم هجری اهمیتی بسزا داشته است و بجای شهر مشهد در آن تاریخ قریه ای وجود داشته است بنام سناباد، در سنه 202 هجری که حضرت رضا علیه السلام پس از وفات در آن مدفون گردید این شهر موسوم بمشهد مقدس گردید و کم کم بر وسعت و جمیت آن افزوده شد، بویژه در روزگار شاهان و شهریاران صفوی مانند شاه طهماسب و شاه عباس کبیر و هم چنین نادرشاه بناهای بی شماری در آن برپا گردید مهم ترین بناهای مشهد بارگاه قدس حضرت رضا علیه السلام می باشد که یکی از مهم ترین بناهای عالم اسلامی است و از لحاظ اهمیت مذهبی و توجه مردم ایران از سال های پیش از این پیوسته هنرمندان و صنعت گران این دیار شاهکارهای مختلفی در آن بیادگار گذاشته اند ، حرم مطهر که در وسط شهر واقع شده در اطراف آن بناهای متعدد وجود دارد باین ترتیب مسجد گوهرشاد ، صحن عتیق صحن جدید، در اطراف این دو صحن نیز بتدریج بناهای دیگری برپاشده است.

حرم مطهر بنائی است مربع که طول و عرض آن ده متر و ارتفاع گنبد قریب 24 متر

است، گنبد مظهر در خارج پوشیده از طلا و از داخل آئینه کاریست، و دیوار حرم از کاشی هایی ساخته شده که از لحاظ زیبایی و نفاست مانند چینی های بسیار ممتاز می باشد و بعضی از این کاشی ها مربع و بر روی آن ها خطوط رقاع و اسلیمی برجسته ترسیم شده و برخی خشتی های مسدس سفید است که آیات قران و احادیث با خطوط طلا بر روی آن نقش شده است، در تمام دیوارها و اطراف صحنین و مسجد گوهرشاد و گلدسته ها همه جا کاشی های ممتاز بکار رفته که بر رونق و زیبایی این بناهای تاریخی افزوده است،

بانی مسجد گوهرشاد گوهر شاد آغا همسر میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور گورگانی است این مسجد در زیبایی و استحکام و ظرافت هنری بحد کمال می باشد بطوری که نظیر آن کمتر دیده شده است - طول مسجد 58 و عرض آن 48 متر می باشد،

ایوان جنوبی آن دارای گنبدی بسیار عالیست که دارای دو گلدسته بلند می باشد و دهنه ایوان 12 متر و ارتفاعش 20 متر و طول آن 34 متر است، ارتفاع گنبدی که در وسط آن واقع شده 41 متر است. در وسط این مسجد محوطه ای باسنگ ساخته شده که موسوم بمسجد پیرزن می باشد (1)

□

ص: 7

1- الحال این محوطه تبدیل گردیده بحوض بزرگی، توضیحات بیش تری راجع بحرم و مسجد در باب هفتم داده خواهد شد.

اهمیت شهر مشهد بیش تر بواسطه موقعیت زیارتی آنست که همواره گروه گروه مردم ایران از سایر شهرها و دیارها برای زیارت رو باین شهر می آورند، گذشته از این چون این شهر مرکز استان نهم است دارای موقعیت بازرگانی و اقتصادی مهم می باشد، شهر مشهد مرکز بازرگانی پشم مشرق ایران و قالی های مخصوص خراسان است، استان خراسان بواسطه آب و هوای مختلف و خاک حاصلخیز دارای هرگونه محصول سردسیری و گرم سیری می باشد، پنبه گردو، بادام، انگور، سیب، هلو، خربزه، زعفران، و غلات بحد وفور بعمل می آید، در میان آن ها خربزه محصول تربت و محولات و سیب و هلو مشهد و انار سبزوار و بجستان و گلایی کاشمر از همه معروفتر می باشد؛ پارچه های دستیاف آن از قبیل شال شیروان و برک هزاره و قنایز مشهد و چوچونجه در جز نیز معروف است، در میان کان های زیادی که در این استان واقع شده کان فیروزه نیشابور و سنگ مرمر خلیج و خاک چینی گناباد در ایران از همه معروفتر است؛ سالنامه خراسان

یا قبر طوس سقاك الله رحمته * ماذا ضمانت من الخیرات یا طوص؟

طوس - از شهرهای قدیم خراسانست و توابع بسیار دارد و هوایش تندرستست در او انواع میوه باشد و غله خوب آیدکان فیروزه در کوه طوس و نیشابور است و دیک سنگین بهمه روی زمین از کوه طوس برند شهری بزرگ بوده است و از مردم مشهور طوس یکی حکیم فردوسی است که شاه نامه نظم کرده است. چنین گویند که چون کتاب شاهنامه بنام سلطان محمود تمام کرد بعدی وزیر احمد بن الحسن المیمندی صلۀ مناسب بفردوسی نرسید چندبیت دره جو سلطان محمود بگفت و از آن ابیات دوسه بیتی آمده است (بیت)

بر این سال بگذشت از سی و پنج * بد رویشی و ناتوانی و رنج

بدان تا پیری مرا بر دهد * مرا شاه هم تخت و افسر دهد

چو اندر تبارش بزرگی نبود * نیارست نام بزرگان شنود

سلطان محمود خواست که خاطر او بدست آرد مالی کرامند از برای او بفرستاد چون آنمال را بطوس آوردند فردوسی وفات یافته و از او دختری مانده آن دختر آن مال قبول نکرد سلطان فرمود تا آن مال بثواب روان فردوسی در راه طوس و سرخس رباطی ساختند نزدیک چاهه و آن را رباط چاهه خوانند از رباط سنك بست تا این جا پنج فرسنگ

است بر راه سرخس و این حال در عشر وار بعمائه هجری بوده است - دیگر از مشاهیر طوی حسن بن علی بن اسحق است که لقب او نظام الملك بود و بدان شهرت دارد و او وزارت آل سلجوق کرد اول از آن الب ارسلان بعد از آن وزیر ملکشاه بود و مسجد جامع طوس از عمارت اوست و مسجد جمعه نوقان نیز او ساخته بوده است و در اطراف ممالك عمارات عالیه بسیار ساخته حکایت کنند که در وقتی که وزیر الب ارسلان بود الب ارسلان لشگر بجانب روم برد قیصر نیز غلبه از رومیان جمع کرده بود سلطان از نظام الملك سؤال کرد که چون می بینی؟ لشکر روم از لشگر ما زیاده است نظام الملك گفت ظفر بقلت و کثرت نیست خدای تعالی می دهد ما توکل برو کرده ایم و روز جمعه با ایشان ملاقی می شویم آن ساعت که منبرهای اسلام بخوانند (اللهم انصر جيوش المسلمين) پس همچنان کردند خدای تعالی نصرت بخشید . و اول کسی که مدرسه ساخت نظام الملك بود حکایت کنند که روزی سلطان الب ارسلان بنیشابور در آمد جمعی از فقها بر در مسجد ایستاده بودند سلطان فرمود این ها کسانند؟ نظام الملك گفت اینها علماند و ایشان بهترین آدمیانند از بهر آن که ترك لذات دنیای فانی کرده اند و روی بکسب فضایل و کمال نفس آورده . خاطر سلطان مایل عاطفت و عنایت ایشان شد نظام الملك عرضه داشت که اگر اجازت بود در هر شهری موضعی بنا نهند که آن جماعت در آنجا نشینند و از برای ایشان وظیفه مقرر کنند تا ایشان ب فراغت بتحصيل مشغول توانند بود و دعای دوام دولت سلطان گویند سلطان اجازه فرمود نظام الملك احکام باطراف نوشت ببناء مدارس و چنین گویند هفتاد مدرسه در آنسال از مال سلطان بساختند و او اول کسی است که این سنت حسنه نهاده است و هم از نظام الملك روایت کنند که در زمان سلطان ملکشاه بعضی از مفسدان عرضه داشتند که چهارصد هزار مرد در قلمر و ملکشاه علفه خوار و اقطاع دار بودند گفتند بهفتاد هزار مرد این ممالک را می توان نگاه داشت جهت آن که هر جا که هفتاد هزار مرد باشد هیچ لشگر از جهت قلت ، برایشان غلبه نتواند کرد سیصد و سی هزار دیگر را از دفتر بیرون می باید کرد تا آن چه بدیشان می دادند خزانه را توفیر باشد. سلطان را این سخن معقول نمود خواست که اقطاع و مرسومات آن جماعت بار بندد نظام الملك پیش ملکشاء عرضه داشت که آن کس که این تدبیر کرده است می خواهد که فتنه انگیزد و فساد در مملکت پیدا کند از برای آن که این ملک ما ماوراء النهر است و کاشغر تا حدود ختای و خراسان و بلاد

غور و خوارزم و دشت قباچاق و جبال عراق و فارس و کرمان رشام وار من و انطاکیه این مقدار مملکت را بکمتر از این اشکر محفوظ نمی توان داشت و دنیا از وقایع و حوادث خالی نیست و حالا- بدولت مبارک پادشاه دنیا از فتنه و فساد خالی شده است و در این ممالک چهارصد هزار مرد سپاهی است هرگاه سیصد و سی هزار را بیرون کنند پیشه ایشان سپاهی گریست کاری دیگر نخواهند کرد هر گروهی یکی را پیشوا سازند و بنیاد فتنه کنند پس در اطراف فسادات عظیم پیدا شود آن زمان خصم را سیصد و سی هزار باشد و ما را هفتاد هزار پس آن کس که بجمع مال و تفریق رجال اشاره کرده است نتیجه آن این باشد . سلطان از آن معنی بگذشت و برقرار مرسوم لشگریان بدادند و نظام الملك در استیصال ملاحده سعی بسیار می نمود از اصفهان بیرون آمده بود و اندک مرضی داشت بدان سبب در محفه می رفت نزدیک دیهی از دیه های نهاوند می رفت تظلم نمود و فریاد می کرد نظام الملك گفت بپرسید که این شخص چه داد می خواهد ؟ گفت عرضه داشتی دارم می خواهم که بدست وزیر دهم چون پیش محفه رسید او را بکارد چند زخم بزد و این حالت در شب جمعه بیست و یکم ماه رمضان سنه خمس و ثمانین و سبعمائه بوده است پس او را باصفهان آوردند و در مدرسه ای که در آنجا ساخته بود مدفون شد

دیگر از مشاهیر طوس الامام حجة الاسلام ابو حامد محمد بن محمد الغزالی است که در انواع علوم تصانیف معتبره دارد و در ابتداء از تلامذة امام الحرمین است و هم در ایام امام الحرمین تصنیفات کرد امام الحرمین بدان مبتهج و مفتخر بود و نظام الملك در بغداد مدرسه نظامیه بساخت و امام محمد را بتدریس آن مشغول گردانید چندگاه بعد از آن امام ترك صحبت احباب دنیا کرده بحج رفت بعد از آن بزهد و عبادت مشغول گشته بطوس مراجعت نمود و فخر الملك پسر نظام الملك در زمان سلطان محمد بن ملکشاه چندان که او را ببغداد طلب کرد نرفت و در رابع شهر جمادی الاخری سنه خمس و خمسمائه (وکان مولده سنه خمس و اربع انه) در طوس برحمت حق رفت و قبر او در ظاهر شهر طوس است (1)

ص: 10

1- برادر ابو حامد محمد ابو الفتوح احمد بن محمد بن الغزالی است هر چه او را بطریق تحصیل حاصل شده احمد را بطریق ریاضت حاصل شد و صاحب کرامات بود و سلطان ملکشاه مرید شیخ احمد غزالی بود گویند روزی ملکشاه سنجر بزیارت شیخ آمد و سنجر بغایت خوب صورت بود شیخ و سه ای بر روی او زد حاضران مجلس پیدرش رسانیدند سلطان از سنجر سؤال کرد که شیخ بوسه بر روی تو داد ؟ گفت آری گفت پادشاه يك نیمه روی زمین شدی و اگر بر هر دو رخساره تو بوسه میداد تمام روی زمین بحکم تو می بود و تربت شیخ احمد غزالی رحمه الله در قزوین است به وضعی که بدر بهشت معروف است و قزوین را خود باب الجنه خوانند (جلد دوم حافظ ابرو)

فردوسی - خلاصه مرقومات قاضی نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین - نامش حسن بن اسحق بن شرفشاه و بعضی گفته اند او منصور بن فخرالدین احمد بن مولانا فرخ الفردوسی است که باعتبار آن که پدر او باغبان چهارباغی بوده موسوم بفردوس از آن سوری بن معتز که او را عمید خراسان می گفتند تخلص بفردوسی نمود و باتفاق کنیه اش ابو القاسم است چون متولد شد پدر او در خواب دید که پسرش بر بامی بلند برسد و روی بجانب قبله کرد و نعره زد و از آن طرف جواب شنید و همچنین بیمین و یسار نمره ها زد و از همه جانب آواز شنید بامداد از شیخ نجیب الدین معبر که از مشاهیر معبران آن زمان بود کیفیت این واقعه پرسید شیخ فرمود تعبیر آن آوازه و شهر تست این پسر سخنگوی شود که آوازه او بچه اور کن عالم رسد و آن جواب که از هر طرف شنیدی علامت آنست که از اطراف و اکناف سخن او را بقبول تلقی و استقبال نمایند - چون فردوسی بسن (20) رسید بتحصیل علوم مشغول شد و در انواع کمال و دانش سرآمد اقران و امائل گردید چنان که انوری گوید :

آفرین بر روان فردوسی * آن همایون نهاد فرخنده

او نه استاد بود و ما شاگرد * او خداوند بود و ما بنده

حکیم خاقانی گوید .

شمع جمع هوشمندانست در دیجور غم * نکته ای کز خاطر فردوسی طوسی بود

زادگان طبع پاکش جملگی حور او شند * زاده حور اوش او بود چون مرد فردوسی بود

بقولی فردوسی بوسیله ماهک ندیم سلطان محمود نزدی تقریب جست و پس از آن معروض داشت مردی غریبم از شهر طوس آمده اهل و وطن گذاشته بواسطه جور و تعدی که بر من وارد آمده پناه بدرگاه سلطان آورده ام محمود احوال طوس و اهالی آنجا از او پرسید و در ضمن استفسار نمود طوس را که بنا کرده است ؟ فردوسی - طوس پسر نوذر منوچهر این شهر بنا نموده و سبب آن بود هنگامی که کیخسرو طوس را برزم افراسیاب بتوران فرستاد با او گفته بود زنهار از راه کلات نروی که برادرم فرود از دختر پیران و یسه آنجا است و او جوانی است سودا مزاج مبادا اندیشه جنگ آورد و بر دست تو ضایع شود چون طوس بسرحد توران رسید بسخن کیخسرو کار نکرده براه کلات رفت و میان ایشان جنگ قائم گشت و سرانجام فرود

کشته شد کیخسرو از حرکت طوس غممنده شد چه او را فرستاده بود که خون پدر او را باز خواهد برادرش نیز کشته گشت القصه چون طوس از توران بازگشت نتوانست نزد کیخسرو رود در خراسان رحل اقامت انداخت و در آن موضع شهری طرح کرد و بنام خود موسوم نمود چون فردوسی این سخن بعرض سلطان رسانید محمود او را خلعت بخشید و نوازش نمود ،

عروزی سمرقندی گوید : استاد ابوالقاسم از دهاقین طوس بود از دیهی که آن را باز خوانند از ناحیه طبران و در آن دیه اسباب تمام داشت و از عقب یک دختر بیش نداشت و شاهنامه منظوم می کرد و همه همت او آن بود که از صله آن جهاز دختر خویش بسازد پس این کتاب تمام کرد و نساخ او علی دیلم بود و راوی و خواننده او ابو دلف دور شکر و حسین قتیب که عامل طوس بود فردوسی را رعایت بسیار می نمود و در خراج مسامحت می فرمود و نام این سه کس در بعضی از ابیات شاهنامه مذکور ساخته آن جا که می گوید :

از این نامه از نامداران شهر * علی دیلم و بودلف راست بهر

حسین قتیب است از آزادگان * که از من نگیرد سخن رایگان

نیم آگه از اصل و فرع خراج * همی غلطم اندر میان دواج

پس شاهنامه را علی دیلم در هفت مجلد بنوشت فردوسی ابودلف را بر گرفت و روی بغزین نهاد و برای مردی خواجه بزرگ حسن میمندی کتاب عرضه کرد و قبول افتاد و محمود از خواجه منتها داشت اما خواجه را مخالفان بسیار بود که پیوسته در مقام قدح جاه او بودند محمود با آن جماعت مشورت نمود که فردوسی را چه دهیم؟ گفتند پنجاه هزار درم و این خود بسیار باشد که او مردی را فضی است و این بیت بر رفض او دلیل آوردند که در توحید گفته :

ببینندگان آفریننده را * نبینی هر نجان دو بیننده را

محمود مردی متعصب بود این تخلیط در او گرفت و در جمله هفتاد هزار درم بفردوسی رسید

گذشت نوبت محمود و در زمانه نماند * جزاین فسانه که نشناخت قدر فردوسی !

(این اشعار در نعت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم و آل او سروده است)

بگفتار پیغمبرت راه جوی * دل از تیرگی ها بدین آب شوی

چه گفت آنخداوند تنزیل و وحی؟ * خداوندا هر و خداوندا نهی

که من شهر علمم علیم در است * درست این سخن گفت پیغمبر است

گواهی دهم کاینسخن را از اوست * تو گوئی دو گوشم بر آواز اوست

منم بنده اهل بیت نبی * ستاینده خاک پاک وصی

حکیم این جهان را چو دریا نهاد * (1) برانگیخته موج از او تند باد

خرد مند کز دور دریا بدید * کرانه نه پیدا و بن نا بدید

بدانست اگر موج خواهد زدن * کس از غرقه بیرون نخواهد شدن

بدل گفت اگر با نبی و وصی * شوم غرقه دارم دو یار وفی

همانا که باشد مرا دستگیر * خداوند تاج و لوا و سریر

اگر چشم داری بدیگر سرای * بنزد نبی و وصی گیر جای

وفات فردوسی در شهر سینه احدى عشر واربعماء بوده است

در تذکره دولتشاه سمرقندی مسطور است که شیخ ابو القاسم گرگانی بر جنازه فردوسی نماز نکرد که او مدح مجوس کرده شب آن روز فردوسی را خواب دید که در جاتش در بهشت عدن عالی است پرسید که این مقام و درجه بچه یافتی؟ گفت بیک بیت که در توحید گفتم:

جهان را بلندی و پستی توئی * ندانم چه ای هر چه هستی توئی

یاقوت حموی مؤلف معجم البلدان در جلد ششم صفحه 170 راجع بخطه طوس بیاناتی دارد که ترجمه اش اینست، (2) طوس شهرست در خراسان که فاصله میان او و نیشابور ده فرسخ می باشد و مشتمل است بر دو شهر (طابران - لوقان) و نوقان یکی از آن دو شهر است که دار الملک طوس را تشکیل می داده است و برای این دو شهر بیش تر از هزار قریه هست و طوس در زمان عثمان بن عفان فتح شده و در این شهر است قبر علی بن موسی الرضاع و هم چنین قبرهارون الرشید. مسعر بن مهلهل می گوید طوس چهار شهر است که در شهرش بزرگ و دو دیگر کوچک و در طوس است آثاری عظیم و جلیل از بناهای اسلامی و در طوس است خانه حمید بن قحطبه که مساحتش یک میل در یک میل می باشد و در بعضی از باغات آن قبر علی بن موسی و قبر شیدا است

ص: 13

1- اشاره است بحدیثی که ابوذر نقل کرده است از حضرت رسول که آن بزرگوار می فرماید: (انما مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا ومن ترکها هلك).

2- طوس، واقع است در اقلیم چهارم، طولش بقول بطليموس هشتاد و یک درجه و عرض آن سی و هفت درجه می باشد.

و بین طوس و نیشابور کوشکی است هائل و عمارتی عالی محکم بنیان که ندیده ام مانند آن را در بلندی دیوار و استواری اساس و بنیان و در داخل قصر است خانه های مربع مستطیل که اوهام از حسن و زیبایش حیران و سرگردان می شود و هم دارای حجرات و مخازن و اطاق های خلوت می باشد.

من خود پرسیدم از امر این بنا از اهالی شهر همگان متفق بودند بر این که این بنا از سلاطین تبایعه است «پادشاهان یمن» چه او از یمن اراده مسافرت بچین داشته همین که باین سرزمین می رسد رأیش بر این قرار می گیرد که حرم سرا و گنج ها و اندوخته هایش را در این مکان بگذارد و خودش خفیفاً حرکت نماید از این جهت عمارتی عالی بنانه و ده و نهری عظیم در آن جاری می سازد که آثارش هنوز آشکار و هویداست. و بعد از اتمام قصر امانت گذارد در آن جا کنوز و ذخائر و حرم خود را سپس بطرف چین عزیمت نمود و چون بمقصودش نائل گشت بطوس مراجعت کرد و با خود حمل نمود آنچه را میان کوشک نهاده بود ولی باز برای او باقی ماند در آن عمارت اموال و ذخائری که بوسیله صفات و علامات مشخص بود لیکن مخفی می نمود و مدت ها کاروان ها و عابرین طریق از آن جا می گذشتند و نمی دانستند در آن عمارت چیست .

تا این که در دوران ما این موضوع برای اسعد بن ابی یعفر صاحب کحلان کشف شد و او بیرون آورد ذخائر و اموال را زیرا که وی بر صفات و علامات و نشانه ها و امارات واقف و مطلع گردیده بود بنابراین جماعتی بطوس فرستاد و تمام آن ذخائر و اموال و کنوز را برای اسعد که در یمن بود حمل نمودند (انتهی)

خواجه نصیر الدین

یکی از بزرگان طوس، سلطان الحکماء خواجه نصیر الدین ابوجعفر محمد بن حسن طوسی است ولادتش روزشنبه 15 جمادی الاولی سال 597 مقارن طلوع آفتاب بطلع حوت در مشهد طوس اتفاق افتاده است، چون بحدر شد رسید علوم منقوله را نزد پدرش محمد بن حسن که شاگرد فضل الله راوندی که او شاگرد سید مرتضی بوده تحصیل نموده است، علم معقول را هم خدمت

دائی خود و فرید الدین داماد در نیشابور و جز این دو فرا گرفته ؛ بالاخره در حضرت کمال الدین یونس مصری و معین الدین سالم بن بدران معتزلی تکمیل تحصیل کرده از طرف ابن بدران مجاز گردید، چون خواجه در علوم معقول و منقول مشارالیه بالبنان شد وصیت شهرتش در تمام بلاد اسلام انتشار یافت حاکم قهستان رئیس نامرالدين محتشم که از دانشمندان امرای اسماعیلیه بود بدیدار خواجه شائق گردید و او را بقاین که قصبه ای از قهستانست طلبیده متقدم و برا مغتتم شمرد و از حضورش استفاده می کرد . خواجه کتاب اخلاق ناصری را بنام وی نوشت و هم او در ایام توقف در قهستان قصیده ای عربیه در مدح مستعصم خلیفه عباسی انشاء کرده بضمیمه مکتوبی نزد مؤید الدین محمد بن علقمی وزیر مستعصم فرستاد تا وی از نظر خلیفه قصیده را بگذراند ، ظاهراً مقصود خواجه از تقرب بخلیفه همانا ترویج مذهب شیعه بوده ولی این علقمی از آنجا که مراتب فضل و کمالات خواجه راشنیده بود یقین داشت که معرفی خواجه در حضرت خلافت موجب زوال اقبال و باعث تنزل رتبه اوست! اذاً پشت مکتوب خواجه بناصر الدین محتشم نوشت که «نصیرالدین طوسی را دوری درگاه تو در خاطر آمده و مدحی در حق خلیفه عصر سروده و نامه ای بمن رقم کرده تا منظور او را در پیشگاه خلافت پناه متمشی سازم و از آن جا که انجام این معنی منافی مقام يك جهتی و دوستاری بود لازم نمود که اعلام کنم تاغافل نباشی » .

چون مکتوب ابن علقمی بناصر الدین رسید خواجه را حبس گرد موقعی که از قهستان قزوین می رفت ویرا بنزد علاء الدین محمد پادشاه اسماعیلیه برد، خواجه مدتی در قلاع صباحیات با باطنیه محصور بود وبتألیف و تصنیف اشتغال می داشت تا آن که در سال 653 هلاکوخان پسر توای خان پسر چنگیزخان بفرمان برادرش منکوقا آن بالنماس قاضی شمس الدین احمد قزوینی بقصد استیصال اسماعیلیان بایران آمد و قلاع ایشان را محاصره نمود ، خواجه خورشاه را که در آن تاریخ پادشاه آن فرقه بود باطاعت هلاکو اشاره کرد او نیز بر حسب صلاح دید خواجه از قاعه میمونندز برآمده نزد هلاکو رفت این دو شعر را خواجه راجع باین واقعه سروده است ،

سال عرب چو ششصد و پنجاه و چار شد * یکشنبه روز اول ذیقعدہ بامداد

خورشاه پادشاه سماعیلیان از تخت * برخاست پیش تخت هلاکو بایستاد

از آن جا که هلاکو آوازه شهرت خواجه راشنیده بود و هم حس کرده بود که خورشاه بصوابدید خواجه از در عصیان بیرون نیامده است خواجه را امر با حضار نمود و مراحم ملوکانه در حق وی مبذول داشت و بالتزام حضرت خویش مامورش کرد از آن پس در امور مهمه بآیین و راء بزرگ باخواجه مشورت می نمود و از رأی او تخلف نمی جست وقتی که هلاکو بر حسب مواضعه باعلقمی و ترغیب خواجه لشگر بیغداد کشید و دولت عباسیان را منقرض کرد خواست مستعصم را بقتل رساند جماعتی بممانعت برخاستند و گفتند شمشیر آبدار بخون خلیفه پیغمبر نباید رنگین نمود که خون انقلاب جهان و هلاک عالمیان است : خواجه فرمود عادة الله در این عالم چنین قرار یافته که امور بر مجاری طبیعت جریان یابد مستعصم در شرف وجود از یحیی بن ذکریا و حسین بن علی بر تر نیست و این دورا اعدای سر بریدند و جهان همچنان بر قرار است و اگر ترادر این باب تردیدی است حکم فرما که خلیفه را در میان نمدی در پیچند و اندک اندک او را بادست و با بیفشرد و لگد کنند اگر در این اثنا شنیدند که آسمان بخرید و یا دیدند که زمین بلرزید در حال از کار باز ایستند و گر نه خاطر ایلخان را از تشویش حیات وی آسوده سازند ، هلاکو براین رای تحسین کرد مثال داد بدستور خواجه معتصم را هلاک ساختند و دولت عباسیان برانداختند ، بالجمله خواجه بعد از فتح بغداد بحله رفت که در آن وقت محل اجتماع فقهاء شیعه بود و در مجلس درس با محقق اول شیخ نجم الدین ابو القاسم جعفر بن محمد بن حسن بن سعید صاحب (شرایع) ملاقات نمود و از مراتب علماء و مجتهدین که در حوزه حضور داشتند سؤال کرد محقق جواب داد از ایشان اگر یکی در علمی متخصص و ممتاز است دیگری در فنی دیگر بیان باز می باشد ، خواجه پرسید کدام يك از حضار در علم کلام و اصول فقه اعلم است؟ محقق اشارت کرد بشیخ سدید الدین یوسف پدر علامه حلی و سعید الدین محمد بن الجهم و گفت هذان اعلم الجماعة بعلم الکلام سپس خواجه از آنجا بخوشدلی برفت، بعد از مدتی خواجه از جانب هلاکو مامور شد بیستن رصدی و ضمنا ایلخان موقوفات کل ممالک محروسه را بتصرف خواجه داد که عشر اوقاف را بمصارف رصدخانه مصروف دارد و علاوه بخزانه و عمال چندان مال حوالت کرد که از اندازه حساب بیرون رفت سوای آنچه بصیغه جامکی و راتبه برای حکما عمعاونین و قیمان بر قرار داشت و بحکم هلاکو جمعی از اساتید و مشاهیر علوم ریاضیه و نجوم را از همه جا احضار کرد از آن جمله است:

علامه شیرازی قطب الدین محمود شاگرد خواجه و مؤید الدین العرضی دمشقی و فخر الدین اخلاطی و نجم الدین قزوینی و محیی الدین مغربی و فخر الدین مراغی و غیر این ها که نام برده شدند. بالاخره خواجه در سال 657 هجری بمعاونت این جماعت رصدخانه ای بنیاد کرد در نهایت دقت و اتقان وزیچ خانی بنام هلاکو تصنیف نمود و چند جدول که در دیگر زیجات نبود علاوه نمود و کتابخانه ای برای رصد ساخت و آن کتابخانه را از کتب منهو به بغداد و شام و جزیره مشحون نمود بدرجه ای که چهار صد هزار نسخه در آن مخزون بود ،

بسال 672 باجماعتی از تلامذه و اصحاب از مراغه ببغداد آمد و در ذیحجه همین در گذشت ، مرقدش سردایست که برای ناصر خلیفه عباسی در مشهد کاظمین پرداخته بودند ولی او در رصافه بخاک رفت و از عجایب آن که ختم بنائی آن محل که بکاشی های اعلی مزین بوده درست تاریخش مطابق آمده با روز ولادت خواجه !:

نصیر ملت و دین پادشاه کشور فضل * یگانه ای که چنو مادر زمانه نژاد

بسال ششصد و هفتاد و دو بذی الحجه * بروز هیجدهم در گذشت در بغداد

مؤلف مطلع الشمس راجع بشهر طوس و بزرگان آن دیار چنین می نویسد : طوس، شهریست از خراسان از اقلیم چهارم طول آن 81 عرضش 37 درجه می باشد ، درده فرسخی نیشابور واقع و مشتمل بر دو شهر است یکی طابران و دیگری نوقان و زیاده از هزار قریه و آبادی در خاک طوس است، در عهد خلافت عثمان طوس مفتوح عساكر اسلام گردید ، قبر مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در طوس است و همچنین قبر هرون الرشید پسر مهدی عباسی ، حمد الله مستوفی در نزهة القلوب گوید. طوس از اقلیم چهارم است و جمشید پیشدادی آن را ساخته است بعد از خرابی طوس نوذر تجدید عمارتش کرد و بنام خود منسوب گردانید ،

از مزار عظماء ، قبر امام معصوم مظلوم شهید مسموم علی بن موسی الرضا در دیه سناباد بچهار فرسنگی طوس است و قبر هرون الرشید در پس پشت آن معصوم و از مشاهیر

فخر الدین کتبی در ترجمه حال خواجه چنین می نویسد : « وکان يعمل الوزاره لهلاکو من غیر ان یدخل یده فی الاموال واحتوی علی عقله حتی انه لا یرکب ولا نیسافراً فی وقت یأمره به » .

میل بمنظرات علمیه بود در آن ایام غزالی را با مشاهیر آن شهر مباحثه در گرفت با حضور خواجه که خود از علماء و دانشمندان بود و بر همگان در هر فنی غالب آمد و علما را مجاب و مفحم نمود از اینجا درجه اعتبار وی بالا گرفت و خواجه تدریس مدرسه نظامیه بغداد را بدو تفویض داشت و او در ماه جمادی الاولی سال (484) بدار السلام بغداد آمده مشغول تدریس گردید. تمام اهالی بغداد و عراق شیفته او شدند . عبدالله بن اسعد یافعی در تاریخ خود می نویسد: « و علت حشمته و درجته فی بغداد حتی کان یغلب حشمة الاکابر و الامراء فی دار الخلافة » بالجمله در عین اقبال و ریعان شباب و حصول مراتب جاه و جلال بر منصب و مال آستین افشاند و داعی قطع علایق و سلوک الی الله از ضمیر منیرش سرزد و بدقائق تدبیر از دست اهالی بغداد خود را مستخلص نمود در سنه (488) عزیمت بیت الله کرد سپس بشام رفت و در آن جا مقیم شد و بتمام همت چنان که خود در کتاب «المنقذ من الضلال» می نگارد طریقه صوفیه را پیش گرفته است چه خودش در آنجا می نویسد: چون از علوم فارغ شدم بتمام همت خویش بطریقه صوفیه روی آوردم و بر من ظاهر گردید که در سعادت آخرت طمعی نمی توان کرد الا- بتقوی و کف نفس از هوی و جان این کار بقطع علاقه قلب از دنیا و تجافی از دار غرور و رجوع بعالم جاوید بحقیقت و اقبال الی الله تعالی حاصل می شود و این ها صورت تحقیقی نمی پذیرد الا باعراض از جاء و مال و تخلص از شواغل و علائق و چون نگریستم خویشتن را در اغلال و قیود فریفته و گرفتار دیدم . و نیکوترین اعمال که اشتغال داشتم تدریس بنظر رسید وقتی که دقت نمودم و امعان نظر کردم دیدم این تدریس اقبالی است بعلوم غیر مهمه که در بازار آخرت این کالا را اصلا رواج نیست و نیت تدریس را تفتیش نمودم دیدم مشو بست و محرك این کار نیست مگر حب جاه و انتشار صیت پس یقین دانستم که من برکنار جهنم ایستاده و بر لب آتش پای نهاده ام و اگر تدارك ما سبق و تلافي ما مضی نکنم در عذاب الیم مقیم خواهم بود از این جا خیال قوت گرفت هر روز فکری می انگیزتم که بچه تدبیر خود را برهانم پس مدتی گذشت تا همی در میان سلطان عقل و شیطان شهوت ، حروب قائم بود . لذا تذنع و

شون جاه پای عزیمت بزنجر اقامت می بست و منادی ایمان و داعی فوز رشته علائق می گسیخت. شیطان می گفت این حالت عارضه ایست بر تو طاری شده عن قریب زائد می گردد. بمان تا این خاطر بیارم و این بیماری مالیخولیا بهبود یابد و اگر پند من نپذیری و از سر این تمول و تجمل برخیزی شاید نفس قاهر و عقل غالب آمد و در صدد مطالبه این مراتب و مناصب شد و تو از دست داده باشی و دیگر معاودت امکان نپذیرد باری شش ماه طول کشید که این تجاذب در میان بود و اوائل امر در خویشتن اختیاری می دیدم اما اواخر حال کار باضطرار کشید حتی برلسان تکلم من جانب الله قفل گنگی زده شد نمی توانستم شرط تدریس بگذارم رفته رفته این عقد لسانی مورث اندوهی عظیم در دل شد و این عارضه قلبیه بقوای بدنیه سرایت نمود قوت هضم از کار رفت نه طعامی در مزاج گوارنده بود و نه شرابی! پس قوی سخت ضعیف گردیده اطباء از علاج باز ماندند و گفتند: « هذا امر نزل بالقلب و سری الی المزاج فلا سبیل الیه للعلاج الا بان یتروح القلب عن الهم الملم ».

و چون خویشتن را از اختیار خارج و باضطرار و الح دیدم بدرگاه ایزد تمالی نالیدم که مرا نجات بخشد و کار اعراض از جاه و مال و اهل و اولاد بر من آسان سازد. پس عزیمت خروج بمکه ظاهر کردم و در دل تدبیر سفر شام می نمودم از بیم آن که خلیفه و اصحاب و خواجه و احباب مبدا از قصد اقامت من بشام مطلع شوند و مانع گردند. الغرض حیلت های لطیف بکار بستم تا از بغداد بر آمدم و ائمه عراق در حق من از این خروج بغداد زبان طنز دراز کردند چه از ایشان احدی نبود که این خروج مرا بسببی دینی بدانند چرا که همان حالت تدریس نظامیه و افاضت فضائل و اشتغال بعلوم رسمیه را منصب اعلی در دین می دانستند و غیر آن ترویجی در شرع و تقویتی از اسلام در حق علماً قائل نبودند و ذلك مبلغهم من العلم؛ آن گاه ترك و تاجیک از دور و نزدیک در استنباطات فرو شدند آنان که دور بودند خروج مرا باین عمل می نمودند که امراء و اعیان وجود او را مکروه داشته اند ولایه و ارکان، سیرت و حال او را نپسندیده اند، و آنان که نزدیک بودند و الحاح بزرگان بغداد والتماس اکابر عراق را با برام تمام بر ترك خروج می نگریستند می گفتند این کار را هیچ سبب نیست مگر امری سماوی همانا اهل اسلام را چشم زخمی مقدر بوده است.

الغرض از بغداد مهاجرت کردم و آن چه با خود داشتم از مال پراکنده ساختم الا بقدر کفاف و قوت اطفال پس داخل شام شدم و قرب دو سال در آن ملک مقیم بودم و بخلوت و ریاضت برای تزکیه نفس و تهذیب اخلاق و تصفیه قلب برای ذکر الله می گذرانیدم بدستوری که از علم صوفیه واقف شده بودم و در مسجد دمشق اعتکاف بجای آوردم بمناره مسجد بالا می رفتم و تمام روز آن جا بودم و در مناره می بستم آن گاه از دمشق بسوی بیت المقدس رحلت جستیم و در آن محل شریف هر روز بصخره مقدسه داخل می شدم و در می بستم پس داعیه فریضه حج بیت الله از خاطرم سر برزد تا از برکات مکه و مدینه رسول الله بعد از فراغ از زیارت خلیل استمداد نموده باشم آنگاه بحجاز رفتم و از آنجا دعوت های اطفال مرا بوطنم طوس کشانید بمولد مألوف باز گشتم بعد از آنکه ابعده خلق الله بودم از رجوع بطوس و در طوس نیز عزات برگزیدم و از شوق و حرصی که بخلوت و تصفیه قلب برای یاد خدا داشتم از مردم انزواء گرفتم و حوادث زمانه و مهمات عیال و ضرورت معیشت روی سلوت دیگرگون می کرد و صفای خلوت آلوده می ساخت . پس ده سال براین منوال ببودم و در اثناء این خلوت ها اموری بر من کشف می شد که احصاء واستقصاء آن ها ممکن نیست و یقین کردم که سالکان طریق حق ، صوفیه اند خاصه ، و سیر ایشان بهترین سیر ها است و راه ایشان راستترین راه ها است و اخلاق آن جماعت پاکیزه ترین خلق های خلق پس از مراجعت غزالی بطوس و اعتزال جستنی وی از مردم و اشتغال بتالیفات و تصنیفات مؤید المملک وزیر دیگر بار او را برای تدریس بغداد دعوت کرد چون اصرار از حد گذشت غزالی جوابی مشتمل بر امتناع صریح بدین مضمون نوشت :

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله اجمعین اما بعد خدمت خواجه و ملجأ جهانیان متع الله المسلمین بطول بقائه . این ضعیف را از حضيض خرابه طوس باوج دارالسلام بغداد عمره الله میخوانند کرم و بزرگی می نمایند بدین حقیر واجب است که خواجه را از حضيض بشری باوج مراتب ملکی دعوت نماید. ای عزیز از طوس و بغداد راه بخداوند یکسان است اما از اوج انسانی تا حضيض حیوانی مسافت فراوان و التماس حضور این فقیر فرموده اند لاشک این فقیر را وقت فراق است نه وقت سفر عراق ، فرض کن که غزالی ببغداد رسید و متعاقب، فرمان در رسید پس فکر مدرسی باید کرد امروز را همان روز انکار و دست از این بیچاره بدار والسلام علی من اتبع الهدی ، غزالی را تصنیفات بسیار است منجمله :

احیاء العلوم . یاقوت التأویل . میزان العمل . مشکوة الانوار و غیره .

روز دوشنبه 14 جمادی الاولی بسال پانصد و پنج هجری در بلده طابریان در گذشت .

« نصیب حجة الاسلام از این سرای سینج »

« حیات پنجه و پنج و وفات پانصد و پنج »

احمد غزالی طوسی - ملك الابدال مجدالدین ابوالفتح احمد برادر حجة الاسلام است که در فقاہت تالی برادر بود چون ابوحامد تدریس نظامیه را ترک گفت و بجای برادر نشست و در نظامیه شرایط تدریس بجای می آورد لیکن شوق وعظ بر او غالب آمد و دیگر کمالاتش گمنام ساخت . عبدالله بن اسعد یافعی گوید : نوبتی احمد در محضر سلطان محمد سلجوقی موعظه می کرد سلطان را چندان وعظ وی دلنشین افتاد که دو هزار دینار باو عطا نمود . قاضی شمس الدین احمد بن خلکان گوید: احمد صاحب کرامات و اشارات بود کتاب احیاء العلوم برادرش ابوحامد را مختصر ساخت در یک مجلد و آن را «لباب الاحیاء» موسوم نمود و او در بلاد سیاحت کرد و صوفیه را بنفسه خدمت نمود و بسیار بانقطاع و عزات مایل بوده است وقتی در مسمع احمد یک نفر قاری این آیه را تلاوت می کرد :

(یا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم) احمد گفت : شرفهم بياء الاضافه الى نفسه بقوله (یا عبادى) (1)

حمد الله مستوفی قزوینی در تاریخ گزیده این اشعار را بدو نسبت داده است:

(چون چتر سنجرى رخ بختم سیاه باد * با فقر اگر بود بود هوس ملك سنجرم)

(عریان ، ملك بخشم گوئی که خامه ام * خاموش ، راز گویم گوئی که دفترم)

(تا یافت جان من خبر از ملك نیمشب * صد ملك نیمروز بیک جو نمی خرم)

وقتی بامام احمد گفتند: تو خود را درویش بنداری و چند طویله اسب و استر داری جواب داد: بلی! اما میخ طویله را بر گل زده ام نه در دل وفاتش زمان خلیفه مستر شد بالله در سال (520) بقزوین اتفاق افتاد.

ص: 23

1- آن گاه این دو شعر انشاد نمود : « و هان على اللوم في جنب جها * و قول الا عادى انه لخليع » « اصم اذا نوديت باسمي واتني * اذا قيل لي يا عبده لسميع »

خواجه نظام الملك قوام الدين ابو على حسن بن على بن اسحق بن عباس طوسی . مولدش روز جمعه پانزدهم ذيقعدة بسال (408) هجری در نوقان طوس بوده است پدرش دهقان بود که خدمت ارباب کردی اما حاصل خدمت بخرج او وفا نمودی . در یازده سالگی خواجه قرآن یاد گرفت و پیوسته با اهل علم و صلاح صحبت داشتی و بفقہ امام اعظم شافعی (1) مشغول شد بعدا بغزنه رفت و با نویسندگان دیوان آمیخت و در فنون ادب ماهر شد مدتی با علی بن شاذان عمید بلخ کتابت می کرد ابن شاذان بهر چند نوبت با خواجه گفتی ای حسن فربه شدی! و هر چه داشتی بستدی! چون این حرکت خسیسانه عمید مکرر شد خواجه از خدمت وی ملول گردید و بمرور رفت . جغری بیک داود پدر الب ارسلان محمد انجا بود خواجه پیش او برفت و حال خود بگفت .

جغری بیک را سخن گفتن او خوش آمد و بنور فراستی که ملوک پاک عقیدت را باشد امارت نجابت و اقبال در ناصیه او مشاهده کرد او را نزد پسر خود الب ارسلان

ص: 24

1- رؤسای شعب مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت چهارتن می باشند : اول - انس بن مالک که از شاگردان مقرب حضرت صادق علیه السلام بوده ولادتش بسال نود و پنج وفاتش سنه (179) می باشد. دوم نعمان بن ثابت بن فردوس کابلی طخارستانی . میلادش در سنه (80) وفاتش بسال (151) روی داده ؛ سوم - محمد بن ادريس بن عباس بن عثمان بن شافع شافعی نسبش بهاشم بن عبدالمطلب می رسد. تولدش بسال (151) وفاتش سنه (224) است چهارم - احمد بن حنبل بن هلال شیبانی مروزی ولادتش سال (164) وفاتش سنه (241) اتفاق افتاده است. محدث قمی در جلد دوم تنمۃ المنتهی می نویسد : ماه ربیع الآخر سنه (241) هجری احمد بن حنبل وفات کرد و در بغداد در باب الحرب مدفون گشت و چون جاره او را حرکت دادند جماعت بسیاری از دوست و دشمن بر جنازه او جمع شده بودند و در تشیع او امر عجیبی واقع شد چه جماعتی از آن مردم دشمن احمد بودند و یکی از ایشان پیوسته ندا می کرد ایها الناس لمن کنید این کس را که بضد احکام شریف حکم میدان و جرعتی دیگر که در محبت غالی بودند کسی را گماشته بودند که بصوت بلند در پیش جنازه این شعر می خواند : (و اظلمت الدنيا لفقد ابن حنبل * و اظلمت الدنيا لفقد ابن حنبل) « مراد محمد بن ادريس شافعی است »

فرستاد و مکتوبی بنوشت که باید حسن ترا محاسب و مشیر و مدبر باشد بجای پدر، از طرف دیگر امیر بلخو کس فرستاد بمرود طلب خواجه و بسططان نامه نوشت که کاتب بلخ گریخته است و بخدمت آمده اگر فرمان باشد تا او را باز گردانند که کار های بلخ مهمل میماند رأی عالی برتر باشد. سلطان انتفات نکرد و گفت پیش الب ارسلان می باشد رسول مقصود بازگشت. باری چون الب ارسلان در ملک متمکن گشت خواجه را رسما وزیر خویش کرد بسال (456) قمری. آورده اند که خواجه بعد از آنکه بخدمت سلطان عضدالدوله الب ارسلان ابو شجاع محمد بن داود بن میکائیل بن سلجوق بیامد و الب ارسلان را با پسر عم او قتلش بن اسرائیل حرب افتاد و قتلش کشته شد و سلطنت بر الب ارسلان مقرر گشت نظام الملك عمید الملك را با چندان حشمت و مهابت و مال و عظمت بدید بر آن داشت که عمیدالملک را از پیش برگیرد و در آن وقت ایشان هر دو بشرکت وزارت می کردند. پس سلطان بفرمود تا عمیدالملک را بگرفتند و بمرود آوردند و بعد از مدتی دو غلام بفرستاد تا او را کشتند از آن پس خواجه در امر وزارت استقلال یافت. نظام الملك مردی بود کریم النفس دوستار علما و سادات و زهاد بهیچ وجه متمایل به مشتهیات نفسا نبود و او اول کسی است که مدرسه بساخت و این باب مفتوح کرد و دیگران بوی تأسی نمودند. خواجه در چند شهر مدرسه بنا نمود (بغداد. بصره. اصفهان. نیشابور. هرات) و در اقصی بلاد روم مسجد و رباط ساخته و بر آن ها اوقاف همین کرده است. بالجمله مدت وزارت نظام الملك بیست و نه سال بوده است که چهارده سال مقام وزارت الب ارسلان را اشغال کرده و پانزده سال هم وزیر ملکشاه بوده است. « حکایت »

آورده اند وقتی که خواجه همه اقطار وممالك بتصرف داشت و سلطان مطیع امر وی بود نامه ای از عراق عجم بدو رسید خلاصه اینکه پانصد رأس اسب عربی در بی در فلان موضع که میان دو کوه واقع است در حال چرا بواسطه حرکت کردن ناگهانی مرغان بزرگ مانند : نسر و عقاب رمیده بی اختیار دویده خود را در مضیقه ای افکنده اند که آب از آن جا در جریان بوده است بیش تر از آنها در آب غرق شده و بقیة السیف با دست و پای

شکسته بجای مانده اند. خواجه چون نامه بخواند مدت متمادی خاموش ماند بعد از آن سخت بقسمی که از مصلحتی که تدبیر آن می کرد باز ماند حاضران تعجب بگریست سخت بقسمی کردند که چنین وزیری بدین قدر زیان چنان متأثر گردیده گان زبان بتسلیت وی همی گشودند خواجه گفت جزع من بر تلف اسبان نبود بلکه از این نام چیزی مرا بیاد افتاد که از تذکر این قسم برقت افتادم . وقتی از غزنه می آمدم و بغیر از سه دینار چیزی نداشتم چهار دیگر وام کردم اسبی بهفت دینار بخریدم و همان روز بمرد و من بشدت اندوه ناک شدم و امروز بفضل الله پانصد اسب تازی تلف شد و در مال من اصلا نقصانی نرسید از شادی آن که حق تعالی مرا از آن حالت باین حالت رسانید گریه بر من مستولی شد. خواجه را دوازده پسر بود بعضی وزارت سلاطین همی کردند و برخی وزارت خلیفه عباسی مستر شد

گویند مؤید الملک پسر خواجه از بلخ پیش پدر آمد در آن وقت بیست ساله بود و حسن صورت بکمال داشت دختر خواجه ابوالقاسم بن رضوان را ببغداد جهت او خطبه کرده بود پسر را طلبید تا ببغداد فرستد و مصاهرت با تمام رسد مؤید الملک همین که روی پدر بدید زمین ببوسید خواجه او را نزدیک خویش خواند دیگر بار زمین ببوسید خواجه او را در کنار گرفت و رویش بوسه داد و بگریست و گفت ای فرزند همین ساعت ببغداد رو و بتدبیر زفاف مشغول شو پس پدر را وداع کرد و بیرون رفت خواجه این بیت بخواند :

« افترقنا حولا فلما التقينا * کان تسلیه علی وداعا »

چون مؤید الملک بیرون رفت خواجه دیگر باره نگریست و با حاضران گفت : بخدا زندگانی بقالان و عیش ایشان از من خوشتر است زیرا که بقال بامداد بدکان آید و شبانگاه بخانه خود رود رزقی که خدای تعالی روزی کرده باشد با اهل و عیال خود می خورد و فرزندان او نزدش جمع شوند و پدر بدیدار آن ها خرم و خوش دل باشد . و من با این بسطت جاه و وسعت دستگاه فرزندی را که باین سن رسیده چند نوبت معدود دیده ام و عمر عزیز من در تحمل مشاق اسفار و ارتکاب اخطار می گذرد همه شب و روزم مستغرق مصالح سلطان و لشکر و خدم و حشم اوست و با این حال کاشکی از دشمنان و حسودان ایمن بودمی

و چون اوقات بچنین حال بگذرد لذت عیش کی توان یافت؟! و بیندگی خدای عزوجل که در وجود جهت آن آمدیم چگونه توانیم پرداخت؟! باری خواجه نظام الملک را در اواخر عمر عداوتی با خاتون بزرگ ملکشاه بر سر ولایت عهد روی داد خاتون، خاطر ملکشاه را نسبت بوی متغیر ساخت میان خواجه و سلطان سخنان درشت رد و بدل گردید تا آنگاه که ملکشاه از اصفهان بیگداد می رفت بسال (485) خواجه را در بروجرد یکی از فدائیان حسن صباح بضربت کاردی از پای در آورد غلامان و متعلقانش جسد ویرا باصفهان برده در محله کردان در موضعی که جوی آبی بزرگ بوده دفن کردند.

گویند خواجه پس از یاس از حیات، شعری چند راجع بتودیع خود و توصیه از فرزند حضور ملکشاه فرستاد چنان که ذیلا نگاشته می شود :

(یکچند باقبال تو ایشاه جوان بخت * گرد ستم از چهره ایام ستردم)

(طغرای نکونامی و منشور سعادت * پیش ملک العرش بتوقع تو بردم)

(آمد ز قضا مدت عمرم نود و سه * اندر سفر از ضربت یک کارد بمردم)

(بگذاشتم آن خدمت دیرینه بفرزند * او را بخدا و بخداوند سپردم (1))

فردوسی - حسن بن اسحق بن شرف شاه فردوسی از دهاقین طوس بوده از قریه رزان من اعمال طوس گویند (2) سوری بن معتز که او را عمید خراسان می گفتند در روستاق طوس کاریزی و چهار باغی داشته فردوسی و پدرش باغبان آن مزرعه بوده و بهمین سبب حکیم ابوالقاسم فردوسی

ص: 27

1- کتاب نصیحة الملوك از تألیفات خواجه است - شبل الدوله در مرتبه خواجه نظام الملک این دو بیت سروده : كان الوزير نظام الملك لؤلؤة * نفیسة صاغها الرحمن من شرف بدت فلم تعرف الايام قیمتها * فردها ضنة منه الى الصدف

2- در تذکره ها شرح حال فردوسی باختلاف ذکر شده است ولی اخیراً بسال (1313) خورشیدی که جشن هزارمین سال ولادت حکیم در آرامگاهش با تشریفات منعقد بود از طرف بعضی از اساتید دانشگاه طهران «از قبیل آقای ملک الشعراء بهار و آقای فروزان فر» راجع بشرح احوال فردوسی مقالاتی نوشته شد که در شماره 5 و 6 سال دوم مجله مهر درج گردیده بود متأسفانه موقع طبع، مؤلف را دسترس بآن مجله نبود که برخی از نکات تاریخی را در این جا ایراد نماید.

تخلص یافته است عامل طوس بر او جور و بیداد می کرد و مهمی که داشت متمشی نمی شد اخیراً خود را در محضر عنصری گنجانید و در آن مجلس عسجدی و فرخی هم حضور داشتند. عنصری چون فردوسی را مردی روستائی شکل دید از روی ظرافت گفت در مجلس شعراء جز شاعر نمی گنجد فردوسی گفت مرا در این فن اندك مایه شروعی هست محض آزمایش وی.

عنصری گفت : چون عارض تو ماه نباشد روشن

عسجدی گفت : مانند رخت گل نبود در گلشن

فرخی گفت : مژگانگ گذر همی کند از جوشن

فردوسی گفت : مانند سنان گیو در جنگ پشن (1)

همگنان از حسن گفتار او تعجب کردند آنگاه عنصری فردوسی را گفت زیبا گفתי مگر تو را در تاریخ و داستانهای پادشاهان عجم و قوفی هست گفت بلی تاریخ ملوک عجم همراه دارم عنصری او را در ابیات مشگله امتحان کرد فردوسی را بر شیوه شاعری و سخنوری قادر یافت و بعرض سلطان رسانید خراسانی آمده و بسیار خوش و بر سخنوری قادر است و گمان بنده آنست که از عهده نظم تاریخ عجم بیرون آید سلطان محمود گفت او را بگوی بیتی چند بگوید عنصری فردوسی را بمدح محمود اشارت کرد وی چند شعر در مدح سلطان با لبداهه سرود از آن جمله است: (2)

چو کودک لب از شیر ما در بشت * بگهواره محمود گوید نخست

سلطان را بغایت این بیت خوش آمد فردوسی را فرمود تا بر نظم شاهنامه قیام نماید و به مدت چهار سال در غزنین بنظم شاهنامه مشغول بود بعد از آن اجازه حاصل نمود که بوطن برگردد و در و بنظم بقیه مشغول شود و مدت چهار سال دیگر بطوس ساکن بود و باز بغزنه مراجعت کرد و چهار دانگ شاهنامه را منظوم ساخته بود و بعرض سلطان رسانید و مقبول نظر محمود آمده دیگر بار بکار اشتغال یافت و مربی او خواجه احمد بن حسن میمندی بود که

ص: 28

1- این صنعت را ارباب بدیع صنعت اجازه گویند و نیز «لزوم مالایلم» دارد .

2- قریب باین مضمون شاعر عرب در مدح فضل بن یحیی بن خالد بر مکی گفته است: و لو ان امامها جوع طفلها * غذته باسم الفضل لا غتذء الطفل

مدح او گفتی و بایاز که از جمله خاصان سلطان محمود بود التفات نمی کرد ایاز از این معنی تافته شد و از روی معادات در مجلس خاص بعرض سلطان رسانید که فردوسی رافضی است .

سلطان محمود در دین و مذهب بغایت صلب بود از این سبب بر فردوسی متغیر شده روزی اور اطلب کرده گفت تو قرمطی بوده ای؟ بفرمایم تا تورا در زیر پای فیلان هلاک کنند فردوسی فی الحال در پای سلطان افتاد که من قرمطی نیستم بلکه از اهل سنت و جماعتم و بر من افترا کرده اند . محمود گفت مجتهدان بزرگ این بدعت از طوس بوده اند اما من تورا بخشیدم بشرط این که از این مذهب رجوع نمائی بالجمله چون خاطر سلطان و گران شده بود او را صله

به شاهنامه شصت هزار درم نقره انعام فرمود که هر بیتی را در می باشد !

فردوسی بغایت این انعام را در حق خود حقیر داشت اما بستد و بیازار شد و بگرمابه درآمد بیست هزار درم را اجرت حمامی داد و بیست هزار درم فقاعی خرید و بیست هزار درم باقی بمستحقان قسمت نمود و خود را در شهر غزنین مخفی ساخت و مدت چهار ماه در غزنه متواری بود بعد از آن مخفیانه بهرات آمد و در خانه ابوالمعالی صحاف چند گاه سر برد از طرف سلطان رسولان بتفحص او میرسیدند و در شهرها منادی می کردند.

فردوسی بمشقت تمام خود را بطوس رسانید و در آنجا نیز نتوانست بودن اهل و عیال و اقربا را وداع کرد و عازم رستمدر شد و در آن حین اسپهبد جرجانی که از قبل منوچهر بن قابوس حاکم رستمدر بود بدو پناه برد . اسپهبد او را مراعات کرد و از فردوسی ابیات هجو سلطان محمود را بیکصد و شصت مثقال طلا بخريد که از شاهنامه محو سازد او هم اجابت کرد از آنجمله است :

(ایا شاه محمود کشور گشای * ز کس گرترسی بترس از خدای)

(بسی سال بردم بشهنا مه رنج * که تا شاه بخشد مرا تاج و گنج)

(اگر شاه را شاه بودی پدر * بسر بر نهادی مرا تاج زر)

(چو اندر تبارش بزرگی نبود * نیا رست نام بزرگان شنود)

فردوسی دیگر بار بطوس مراجعت کرد و پیری بروی مستولی شده بود و در وطن

مألف متواری بود وقتی که (1) سلطان محمود در سفر هند نامه ای بملك دهلی نوشت روی بخواجه حسن میمندی کرد که اگر جواب نه بر وفق مراد ما آید تدبیر چیست ؟ خواجه این بیت از شاهنامه خواند :

(اگر جز بکام من آید جواب * من و گرز و میدان افراسیاب)

سلطان را رقتی پیدا شد و گفت در حق فردوسی جفا و کم عنایتی کردم تا احوال او چیست ؟ خواجه بعرض رسانید که فردوسی پیر و عاجز و مستمند شده و در طوس متواریست محمود از غایت عنایت و شفقت فرمود تا دوازده نفر شتر رانیل بار کرده جهت انعام فردوسی

بطوس فرستند رسیدن شتران و نیل بدروازه رود بار طوس همان بود و بیرون رفتن جنازه فردوسی بدروازه رزان همان !! وفات فردوسی بقولی بسال (411) بوده (پایان مقدمه)

بسم الله الرحمن الرحيم

باب اول

اشاره

سلام على التراب الذى ضم جسمه * فیا نعم مشهود و یا نعم مشهد

نورالدين الطف الله (حافظ ابرو) در خصوص مشهد مقدس چنین می نگارد : مشهد امام رضا صلوات الله عليه این موضع که حالا بمشهد معروف است قریه ایست که آن را سناباد می خوانند و بسبب مزار متبرکه سلطان خراسان شهرتی گرفت و سادات در آن جا مقام گرفتند و حکام و سلاطین تعظیم قبر و رعایت ادب نموده اهالی آن جا را از زحمات و تکالیف معاف داشتند ببرکت آن جایی معتبر شد و امروز از شهرهای معظم خراسان یکی آنست و احوال امام و وفات وی در آن موضع چنین تقریر کنند که چون مأمون پسر هرون الرشید بخلافت بنشست و ملك روی زمین او را مسخر شد او را هوای خراسان از عراق خوشتر آمد هر چند ارکان دولت او گفتند که ممالک عراق و شام باز گذاشته ناگاه فتنه پیدا شود مأمون گفت آن طرف را طاهر بن حسین که او را ذوالیمینین می خوانند ضبط کند چون مدت مقام او در خراسان امتداد یافت در آن طرف بعضی علویان را سودای خلافت

ص: 30

1- این قسمت را عروضی سمرقندی در کتاب چهار مقاله طور دیگر نقل نموده چون زمانش بعهد فردوسی نزدیکتر است اعتبار قولش بیشتر .

بود خروج کردند و در هر طرف سر بر آوردند مأمون آن فتنه را اندیشه کرد که اگر از فرزندان امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کسی که بعلم و زهد اعلم و اتقی باشد او را ولی عهد خود گرداند تا علویان بدین سبب ترك نزاع گیرند علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام را طلب داشت و او را در شب دویم شهر رمضان سنه احدی و مأتین ولی عهد خودگردانید و برضا ملقب ساخت از پس او محمد محمد از اهل بیت امیرالمؤمنین علیه السلام هر کدام فاضل تر و پرهیز کارتر باشد و او شعار عباسیان طرح کرد و گفت جامه سیاه جامه دوزخیان است و جامه سبز زینت بهشتیان بفرمود تا جام ها و علم ها سبز کردند اهل شیعه گفتند امیرالمؤمنین حق بخداوند باز داد و اهل بیت پیغمبر را بر اهل بیت خود بگزید و دانست که ایشان حق تراند بخلافت و امامت و بهمه شهرها کسان فرستاد تا جامه و علم سبز کردند و جامه و علم سیاه بیفکنند علی بن موسی علیه السلام بهر شهری که علوی بود نامه کرد که حق بمركز خود قرار گرفت و بغداد نیز همچنین کردند پس در بغداد عباسیان و تبع ایشان گرد آمدند و مأمون را لعنت کردند و گفتند وی حرام زاده است اگر به خلافت از خاندان خود بیرون نزدی پس اتفاق کردند و ابراهیم بن المهدی که عم مأمون بود بخلافت بنشانند و مأمون را در بغداد خلع کردند و این حال در اوایل محرم سنه اثنی و مأتین بود میان لشگر مأمون که در بغداد بودند و ابراهیم بن مهدی حرب قایم شد و مدت یکسال بر آن گذشت بعد از آن مأمون از خراسان عزیمت عراق کرد بوقت توجه بعراق بطوس رسید علی بن موسی علیه السلام در آن ولا یک روز انگور بسیار خورده است شکمش درد گرفت و فجأة وفات یافت اهل شیعه گویند مأمون آن انگور را مسموم گردانیده بود مأمون بایستاد و علی بن موسی علیه السلام را در پهلوی پدر خود هارون الرشید دفن کرد بعد از آن متوجه بغداد شد وفات علی بن موسی علیه السلام در شوال سنه ثلث و مأتین بود و از آن وقت باز مشهد را حرمت و عزت پیدا شد و از ممالک مصر و شام مردم بزیارت او نصرت می جویند و اکابر و اشراف در آن ها عمارات عالی بنا نهادند در این ایام همایون امرا و ارکان دولت عمارت ها ساختند بتخصیص مهد علیا مخدومه خواتین جهان فاتحه امارات الخیرات نتیجه مقدمات السعادات صفوة الدنيا والدین عصمة الاسلام والمسلمین

گوهر شاد آغا ابدالله ظللال جلالها و بسط علی الخافقین لواء فضلها و افضالها از سرصفاء عقیدت و کمال حسن ایمان که (انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر) ببناء مسجد جامعی در جوار مزار متبرک مشهد مقدس اشاره فرمود و در تأکید ارکان و تشیید اساس آن مبالغه نمود قاعده آن اساس و دولت روز افزون رسوخ پذیرفت طاق سپهر آسای و ایوان فرقد سای آن از غایت زهت غیرت بهشت برین و از کمال صنعت رشك نگارخانه چین شد و دو پایه مقصوره در دقت پایه ایست که (بیت) بتوان از آن مشاهده کردن بچشم سر کیفیت کواکب و اشکال آسمان دیوارها بر اطراف آن از بیرون و درون با فنون آرایش و انواع تکلف و نمایش در زمین رشك خلد برین مشاهده افتاد و نمودار ارم ذات العماد التي لم یخلق مثلها في البلاد معاینه گشت (بیت) تبارك ذو العرش ماذا ترى؟ من الحسن فی جانب المسجد . و دیه های معتبر و مستقلات معمور بر آن بقعه طاعات و مهبط اجابت دعوات وقف فرمود حق سبحانه و تعالی چندان که آدمی را در ابقا ممکن است سایه چتر همای آسایش را که عالم و عالمیان در کنف ظل ظلیل اوست پابنده و مستدام دارد بمحد و آله الامجاد و این مشهد مقدس چند محله است که مفصل می گردد و محل های آن اینست : محله کاریز . محله سناباد . محله چاه نو - محله دستجرد محله منصور مد . محله ابوبکر آباد . محله بس باره «انتهی» (بالفعل ، معروف از این محال چاه نو و دستجرد می باشد) - راجع باوضاع و جغرافیای مشهد ، سیاحان فرنگی از قبیل مسیو نیکلاخانیکوف سیاح معروف روس Forshire فورشایر سیاح انگلیس . Mac Donald ماکدونان مصاحب سرجان ملکم سفیر انگلیس در عهد فتحعلی شاه . Hanoj هانوی سیاح انگلیس Fraser مسیو فرزر . Conolly مسیو کنولی Ferrier مسیو ریه Nicolas hannikooExplorateur Russe مطالبی را نوشته اند که مؤلف مطلع الشمس اقوال آن ها را نقل نموده است ولی نگارنده بایراد قسمتی از گفته های مورخین اسلامی از کتاب نامبرده که از روضه الصفا و دیگر کتب ذکر کرده در این جا اقتصار می نماید که گفته اند : في طلعة الشمس ما یغنيك عن زحل (1)

ص: 32

1- آقای میرزا عباس اقبال تحت عنوان (جغرافیای ایران) در مجله یادگار مقاله ای دارد که يك قسمتش اینست ، در یکی از این نقشه ها که در عهد ناصر الدین شاه بتوسط يك نفر خارجی رسم شده بود در اراضی کردستان چندین محل را دیدم که نام تمام آن ها بخط لاتینی (ندانم) نوشته شده بود از این مکرر شدن نام در يك ناحیه محدود تعجب کردم و پس از مختصر تأملی معلوم شد که نقشه کش از يك یا چندتی کرد نام محل هائی را که نمی دانسته است پرسیده و مخاطبین چون نام آن ها را نمی دانسته اند هر کدام در جواب او گفته اند (ندانم) یعنی نمی دانم و نقشه کش بیچاره هم این (ندانم) ها را نام قری و قصبات پنداشته است ؛ انتهى و هم در تاریخ قاجاریه تألیف آقی وثوق مستوفی جملانی خواندم قریب باین مضمون : یکی از زن های اروپائی بایران آمده کمان حلاجی را می بیند گمان می کند قسمی از ساز و نوعی از آلات لهو است بعد در سیاحت نامه خودش شرحی راجع باین آلت می نویسد !! و همچنین صنیع الدوله در جلد 2 مطلع الشمس ضمن مدارس مشهد نقل از قول مسیو فرزر مرقوم می دارد چهارم مدرسه فاضلخان که املاک و دکاکین بر آن وقف کرده اند این مدرسه کتابخانه ای دارد که هفتاد هزار تومان قیمت می نمایند بانی مدرسه شخصی است که در هند با ثروت شده مسیو ، مدرسه فاضلیه را اشتباه کرده بمدرسه سعد به چرا که مدرسه فاضلیه را فاضلخان تونی بنانهاده و مدرسه سعدیه را « محل فعلی موزه » سعدالدین ساخته و او را گویند بهند رفته نه فاضلخان بعلاوه نگارنده که تحصیلاتم در مدرسه فاضلیه بوده چنین کتابخانه ای که بپول آن زمان 70 هزار تومان ارزش داشته باشد ندیده و نشنیده ام.

مشهد مقدس ، شهر یست دلگشا و مدینه ای روح افزا سابقاً قریه ای بوده از توابع طوس موسوم بسناباد و آن در نزہت بمثابه ای بوده است کہ حضرت رضا علیہ السلام در شانش فرموده روضة من ریاض الجنة = و چون آن قریه مضجع ومدفن امام ثامن علیہ السلام واقع شد بتدریج آبادی یافت و شهر طوس ویران گردید و تا بجائی آبادی رسید کہ گرداگر با رویش دوفرسنگ شد و مدت ها بواسطه لشکر کشی او زبکیه خرابی تمام یافت ، پس از استقلال شاه عباس صفوی صورت آبادانی بخود گرفت ، علی الجملة شهر یست از اقلیم چهارم وحوالیش گشاده آبش خوشگوار است و هوایش سازگار دویست قلعه وقریۀ آباد در اطراف دارد وفور نعمت گوناگون در این بلدة بحد کمال رسیده، دورة شهرش اکنون ده هزار و هشتصد و هشتاد ذرع است و مشتمل است برشش دروازه : (1)

1 - دروازة عیدگاه ، « میانه جنوب و مغرب »

2 - دروازه ارك ، « میانه جنوب و مغرب »

ص: 33

1- الحال که سال (1366) قمری است مطابق سنة (1326) شمسی ، مشهد دارای دروازه نیست بملاحظه اینکه اراضی سعد آباد ، عشرت آباد ، الندشت ، احمد آباد ، دستجرد ، کوه سنگی ، وغیره جزء شهر گردیده و بر آبادی این شهرستان فوق التصور افزوده شده است .

3 - دروازه سراب ؛ «روی غرب»

4 - دروازه نوغان « میانه شمال و مشرق »

5 - دروازه پائین خیابان ، « میانه جنوب و مشرق »

6 - دروازه بالا خیابان ، « میانه مغرب و شمال »

سناباد ، بلده کوچکی بوده است و حمید بن قحطبه که از جانب هرون حکومت این ولایت می نموده در سناباد عمارت و باغی داشته است همین که هرون بطوس در گذشت در خانه حمید بن قحطبه مدفون گردید و قبه ای باراده مأمون برفراز تربت او ساخته شد و بقبه هرونیه اشتهاار یافت، چون حضرت امام ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه در طوس رحلت فرمودند در قبه هرونیه مدفون گردیدند.

امین احمد رازی در کتاب هفت اقلیم گوید : مشهد مقدس از عظام بقاع عالم و کعبه حاجات طوائف بنی ادم آدم است و این ولایت در ازمنه سابقه بطوس شهرت داشته و در احادیث آمده که هر کس از سر ارادت آن مرقد معطر را دریابد ثواب هفت حج در دیوان اعمال او نویسند .

ابو اسحق : ابرهیم بن محمد الفارسی الاضطخری المعروف بالکرخي در کتاب « مسالك الممالك گوید » : اگر طوس را از اعمال نیشابور بدانیم شهرهای آن رادکان و طابران و بزدغورو نوغانست و قبر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام در نوقان می باشد همچنین قبر هرون الرشید لیکن باید دانست که قبه حضرت رضا سلام الله علیه در ربع فرسخی شهر ، در قرية سناباد است ، در نوقان کوهی است که از سنگ آن دیگ و بعضی ظروف دیگر می سازند.

میرزا حسن زنوزی در ریاض الجنة ضمن طوس گوید :

قبر منور امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیه السلام در دیه سناباد بچهار فرسنگی طوس است الله الحمد از برکت قبر منور آن حضرت ، مشهد از اعظم بلاد خراسان است ، نیز گوید: در مدح آن بقعه متبرکه مفاد حدیث « بین جبلی طوس روضة من ریاض الجنة » کافی و وافی است .

شهاب الدین یاقوت حموی در معجم البلدان گوید : سناباد قصبه ایست متعلق بنوقان و در

آن جا مرقد حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وقبر هرون الرشید مشاهده می شود از سناباد تا طوس يك ميل است .

میر مجد الدین محمد در زینة المجالس گوید : شهر مشهد مقدس که مدفن امام همام مظلوم معصوم ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناست در زمان خاقان مغفور (شاه طهماسب اول) بغایت آبادانی و معموری رسیده بود اما در این ایام که بتصرف حشم اوزبك در آمد خرابی تمام بحال آن راه یافته از ارتفاعاتش « نقصان پذیرفته » ، اقسام میوه ها بغایت خوبست غله بسیار حاصل می شود و شرح خصوصیات مشهد را دفتر علیحده باید این مختصر را گنجایش آن نباشد

قاضی نور الله بن شریف الحسینی المرعشی شوشتری در مجالس المؤمنین گوید : مشهد مقدس رضوی در اصل دهی بود که سناباد نام داشت و از توابع طوس و بعد از آن که مرقد منور حضرت امام رضا علیه السلام در آنجا واقع شد باندک مدتی از اعظم بلاد خراسان شد و شهر طوس منسوخ بلکه مندرس و مطموس گردید و بسبب برکات مرقد منور حضرت رضا علیه السلام و حسن اهتمام سادات رفیع الدرجات موسوی و رضوی اهالی آنجا همیشه تابعان دین مصطفوی و ناهجان مناهج مرتضوی بوده اند و شرح رواج و رونقی که در زمان پادشاه صاحبقران مغفور (شاه طهماسب) در آن آستان ملایک پاسبان بظهور رسیده حاجت بیان ندارد :

بآفتاب چه حاجت شب تجلی را؟! در فضیلت مشهد مقدس و ثواب زیارت آن حضرت روایات بسیار است اگر خواهند بکتب زیارات اصحاب رجوع نمایند « انتهى »

قاضی شمس الدین محمد بن بطوطه طنجی که در سنة هفتصد و سی و چهار هجری خراسان را سیاحت کرده در کتاب (تحفة النظار) گوید : از جام آمدیم بطوس ، این شهر اعظم و اکبر بلاد خراسان و شهر عالم فاضل ابو حامد غزالی است و ابو حامد در همین بلده مدفون است و از این جا بشهر مشهد الرضا (علی بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین الشهید بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب سلام الله علیهم) رفتم این شهر نیز بزرگ و پر جمعیت است میوه و آب آن بسیار آسیاهای زیاد در آن مشاهده می شود. طاهر محمدشاه در این شهر است و طاهر در این جا بجای نقیب است در مصر و شام و عراق ، و اهل هند و سند و ترکستان چنین شخصی را سیداجل می گویند، و در مشهد مکرم قبه عظیمی

است در داخل زاویه و در جنب آن، مدرسه و مسجدیست که همه از ابنیه عالیّه مطبوعه است دیوارهای این ابنیه را باخشت کاشی مزین کرده و بر روی صندوق صفحات نقره کوبیده اند و قندیل های نقره بالای مرقد آویخته و آستانه در قبه نیز نقره است و بر در مزبور پرده ای از پارچه حریر مذهب مشاهده می شود و انواع فرش ها در قبه گسترده اند و در برابر مرقد حضرت رضا قبر هرون الرشید است که بر روی آن نیز صندوقی نصب شده و شمعدان ها روی آن گذاشته اند. زکریا بن محمد بن محمود قزوینی در کتاب (آثار البلاد) ذیل شرح بلده سناباد می نویسد: سناباد قریه ایست از طوس واقع در يك میلی آن و قبر رشید در آن قریه است، گویند منجمین خبر دادند که هرون در طوس خواهد مرد هرون گفت من هرگز قدم باین خاک نخواهم گذاشت پس از چندی رافع بن لیث در خراسان رایت طغیان برافراشت و کار او بالا گرفت، هرون را عرضه داشتند که تا خود بدفع او نروی رفع این فتنه نخواهد شد، هرون از توجه باین ناحیه اکراه داشت، گفتند مصالح فلک را بجهت حکم منجمین مهمل نتوان گذاشت و ممکن است بخراسان رفت و بطوس وارد نشد بنابراین بخراسان آمد چون بنیشابور رسید شبی راه گم کرد بشدت راندند صبحگاه نزدیک دروازه طوس بودند هرون چون این ناحیت بدید برخود بلرزید هر چه خواست خود را از این اندیشه منصرف سازد نتوانست و بر اضطراب او افزود تا در گذشت (1) مأمون بارشید در خراسان بود قبر رشید و قبر علی بن موسی الرضا را در يك قبه قرار داد،

قبه منوره - آنچه از تتبع بلیغ و تصفح شدید در کتب سیر و خبر بدست آمده است قبه مبارکه و روضه مقدسه حضرت امام ثامن صلوات الله علیه چهار بار بدست چهار بانی عمارت شد، بتخلیل سه ویرانی. اول قبه هرونی است که بامر عبدالله مأمون بنا شده و قبل از ارتحال امام همام آن را ساخته اند.

و امارت سبق این عمارت چند عبارتست یکی روایت عیون (ثم دخل دار حمید بن قحطبة الطائي ودخل القبة التي فيها قبر هرون الرشيد) یعنی حضرت رضا علیه السلام داخل خانه حمید بن قحطبه طائی شد و بقبه ای که در آن قبر هرون بود ورود نمود دیگر حدیث ابو الصلت هروی

ص: 36

1- عباس بن احنف شاعر که در این سفر با هرون بود این دو بیت سرود: (قالوا خراسان اقع ما يراذ بنا * ثم التغول فقد جئنا خراسانا) (این الذي كنت ارجوه و آمله * ذاك الذي كنت اخشاه فقد كانا)

است که حضرت بوی فرمودند : (ادخل هذه القبة التي فيها قبر هرون) .

دیگر کلمات مورخین و محدثین است که می گویند ؛ (ودفن فی دار حمید بن قحطبة الطائی التي فيها قبر هرون الى جنبه) یعنی وجود مقدس حضرتش مدفون گردید در خانه حمید بن قحطبة طائی که در آن خانه بود قبر هرون در پهلویش . خلاصه این بنای عبدالله مأمون را که نخستین بنابوده و بزعم بعضی ملوک دیالمه پاره ای از تزییناتش مزین نموده اند سبکتکین برانداخت و ظاهراً منشاء حرکت امیر مذکور تعصب دینی بوده است ! در هر حال چندین سال روضه آن بزرگوار خراب افتاده از خوف مخالفین کسی باعادت عمارت نمی پرداخت . تا آنکه یمین الدوله سلطان محمود غزنوی پسر ناصر الدین سبکتکین ، امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در خواب دید که آن حضرت با و خطاب فرمودند (تا چند این چنین خواهد ماند) محمود دانست مقصود امر مشهد حضرت رضا علیه السلام است همین که بیدار شد بشغل عمارت پرداخت و بارگاهی نیک بساخت و قبه ای بلند برافراخت بمباشرت سوری بن معتز بن مسعود حاکم نیشابور . عز الدین بن الاثیر در کامل می گوید :

(وجد سلطان محمود عمارة المشهد بطوس الذي فيه قبر علي بن موسى الرضا والرشيد واحسن عمارته وكان ابوه سبکتکین اخر به و كان اهل طوس يؤذون من يزوره فمنعهم من ذلك وكان سبب ذلك انه رأى امير المؤمنين علي بن ابی طالب عليه السلام فى المنام وهو يقول له الى متى هذا ؟ : فعلم انه يريد امر المشهد فامر بعمارة) همانا این بنای ثانی را در تطرقات قبائل غز (1) سانحه ویرانی پدید آمد . سپس در عهد سلطان سنجر سلجوقی شرف الدین ابوطاهر قمی آن را اصاله از مال خاص خود یا وكالة از جانب سلطان سنجر اگر کیفیت انکشاف تربت مطهر استوار بوده باشد عمارت نمود و خلاصه این قضیه بر وجهی که در السنه خلق مشهور و از بعضی کتب تاریخ منقول است چنین باشد : « حکایت »

ص: 37

1- فتنه غز و استمداد از خاقان سمرقند طایفه ترکمان غز که ابتدا در نواحی بین در باچه آرال (بحیره خوارزم) و دریای مازندران ساکن بودند و پس از استیلای قراخانیان بر آن نقاط بحدود بلخ کوچ کردند در سال (547) بر بلخ دست یافتند سلطان سنجر لشگر بچنک ایشان کشید لیکن دویار یکدفعه در محرم (548) و دفعه دیگر در جمادی الاولی از همین سال از آن طایفه شکست خورد و خود و زوجه اش در ششم جمادی الاولی بچنک غز اسیر افتادند و ترکمانان غز مانند مور و ملخ بشهرهای پرتروت و آباد خراسان ریختند و خرابی و قتل و غارت و خونخواری و ظلمی نبود که از ایشان سر نزد مخصوص و بلخ و طوس و نیشابور و سرخس در این فتنه صدمه کلی دید و بسیاری از علما و اهل زهد و تقوی بدست غز شربت شهادت چشیدند هنگامی که سنجر در حبس غز بود مردم بلخ برای استخلاص خراسان و دفع شر مهاجمین خواجه برهان الدین صدر جهان را پیش خاقان سمرقند رکن الدین ابو القسم محمود بن ارسلان خان محمد بن بغراخان که خواهرزاده سلطان سنجر و مردی ادب دوست و شعر پرور بود و از جانب سنجر بر سمرقند امارت می کرد شفیع کردند و شاعر فحل خراسان یعنی اوحدالدین انور را که در این تاریخ بزرگ ترین گویندگان عصر و مداح مخصوص سلطان سنجر بود و داشتند که عرض حال ایشان را در طی قصیده ای بنظم آورد تا آن را پیش خاقان رکن الدین محمود که خود نیز شعر خوب می گفت بفرستند ، انوری قصیده ای که یکی از بهترین قصاید او بلکه یکی از عالی ترین نمونه های شعر فارسی است و در فصاحت عبارت و رقت احساسات و صدق لهجه و بلاغت کلام بی نظیر است گفت و مردم خراسان آن را همراه خواجه کمال الدین از محارم سلطان سنجر بخدمت خاقان سمرقند فرستادند از جمله اشعار، این ابیات اشعار می شود : (بر سمرقند اگر بگذری ای باد سحر * نامه اهل خراسان بیر خاقان بر) (نامه ای مطلع آن رنج تن و آفت جان * نامه ای مقطع آن درد دل و خون جگر) (نامه ای بر رقمش آه عزیزان پیدا * نامه ای در شکنش خون شهیدان مضمر)

(نقش تحریرش از سینه مظلومان خشك * سطر عنوانش از دیده محرومان تر) این قصیده قرب 73 بیت است که در مجله یادگار سال دوم شماره (5) و هم در تاریخ سرجان ملکم مذکور است « وقت انوری سال (547) می باشد »

گویند سلطان سنجرا را پسری بود مبتلا بمرضی مزمن معالجه و تغییر آب و هوا را سفری بطوس نمود در اراضی طوس روزی اتنای شکار آهونی را تعاقب می گرد آهو داخل چهار دیوار روضه مقدسه شده پناه بدان مکان شریف برد. امیر زاده هر چه کرد اسب داخل چهار دیوار بشود میسر نگردید دانست که این جا روضه مقدسه حضرت رضا علیه السلام می باشد بدعا و استشفای خود پرداخت و روان امام همام را شفیع ساخت و در حال شفایافت واقعه را بعرض سلطان رسانید و تجدید عمارت روضه مطهره را استدعا نمود سلطان بشرف الدین ابوطاهر مثال داد و این کار پرداخته شد و او شهر بند کوچکی نیز بنا نمود .

ابوطاهر شرف الدین سعد بن علی القمی بانی گنبد مطهر مردی متدین و فاضل بوده در

جوانی از قم بیغداد رفته ملازم عارض لشکر ملک‌شاه سلجوقی شد و چون رعایای مرو از عامل خود شاکی بودند خواه نظام‌الملک طوسی او را عامل مرو نمود و مقرر داشت که در منشور از وی بوجه‌الملک تعبیر کنند و چهل سال تمام در مرو عامل بود. آن‌گاه دیواندار والده سلطان شد و بعد از فوت شهاب‌الملک بوزارت سلطان سنجر رسید سه ماه وزیر بود که در گذشت و از قرار مذکور در جوار روضه عرش درجه مدفون گشت.

در هر صورت بنای شرف‌الدین را که بنیاد سوم بود در فتنه چنگیز خان و یورش تولی خان ویرانی سوم طاری گردید! چه تولی پسر چنگیز بعد از قتل اهالی نیشابور بطوس رفته روضه مقدس و آبادانی این ناحیه را منهدم ساخت بتصریح دو عالم معتبر:

(ابن ابی‌الحدید و عز‌الدین علی بن‌الاثیر الجزری)

همانا عمارت این خراب و اعادت صورت سابقه آن بوجه احسن بدست ارکان دولت سلطان محمد اولجایتو شده است و از تاریخ هفتصد و سی و چهار که ابن بطوطه بمشهد آمده و بدین عمارت در عبارات خود اشارت کرده باز در جایی دیده و از کسی شنیده نشده که خرابی و انهدامی بر این قبه و بارگاه وارد آمده باشد مگر در عهد سلاطین صفویه که از زلزله شدیدی انشقاقی در گنبد مقدس بهم رسیده و بمرمت آن پرداخته اند. چنان که در کتیبه دور گنبد باین معنی اشاره شده است.

بلی در سال (1804) بسبب زلزله، قبه مبارکه حضرت رضا علیه‌السلام با منارهای مسجد جامع خراب شد چنان که شیخ احمد برادر شیخ حر عاملی که متوطن خراسان بوده خود در کتاب «در‌المسلوک» ذکر نموده؛ (وفی سنة اربع وثمانین والف فی شهر ربیع الاول بعد العصر کانت زلزلة عظيمة بخراسان وقعت منها قبة الرضا علیه‌السلام و منارتی المسجد الجامع و بیوتها و جدرانها و اهلکت جماعة من الناس تحت الحيطان و تبعها زلازل عديدة فی مدة مدیده اخف منها و خرج الناس الی الصحاری فامر الشاه سلیمان باعادة قبة الرضا فاعیدت علی الاساس القديم و رهم ما استهدم من الحضرة و المسجد و بذل فی ذلك مالا عظیما و زاد الذهب فی الهلال و القبة ابتغاء لوجه ربه) انتهى مافی تنمة المنتهی، بلی مهم ترین اصلاحات و مرمت‌ها در زمان سلاطین صفویه مخصوصاً شاه سلیمان صفوی انجام شده، این زلزله کلیه کاشی‌کاری‌های ظاهر عمارت جامع را

از لب دیوار تا قریب نصف از غرفه های طبقه دوم را فرو ریخته هرگاه کسی بدقت تمام این معنی را در بنای مسجد توجه نماید بخوبی واضح است که کتیبه دور جامع و کتیبه های سردرها و قسمتی از پشت بغل ایوان ها و غرفات فوقانی کلیه مرمت و عمارت شده و اصلاحی که در کتیبه خط بایسنقر شده مربوط بهمین زلزله است . کاشی های جدید تمام خشتی و غیر معرق می باشد و از جهت رنگ تفاوت فاحشی با آنچه از سابق مانده دارد و در اثر زلزله مزبوره ایوان دارالسیاده و سر در آن و کتیبه دوره جامع و کتیبه گنبد مقصوره و بقیه سردرها اصلاحی و مرمتی است و غالب خطوط آن خط محمد رضای امامی اصفهانی است.

بالای در نقره ای که از وسط دارالسیاده وار دروازه دار الحفاظ می شوند این اشعار بخط نستعلیق جلی روی صفحاتذهبی مسطور و اشارت باین زلزله دارد ؛

(سلیمان زمان چشم و چراغ دوره شاهان * که کمتر چاکر در گاه او فغفور و خاقا نشد)

(بنا تا کرد قصر دولتش از صنع یزدانی * بنای ظلم در روی زمین یکباره ویران شد)

(شهنشاهی که گرگ از ارزه بیم شبان دائم * بدور عدل او در پوستین بره پنهان شد)

(کجا شیر ژیان دارد بعهدش دست بر صیدی * بن ناخن بخون آغشته اش از زخم دندان شد)

(بفرق شاه گر تاج شهی نازد روا باشد * که خاک در گهش زینت ده دیهیم شاهان شد)

(بحمد الله عطا فرمود ایزد این سلیمان را * هر آن چیزی که فخر خسروان و تاجداران شد)

(تزلزل چون باین عالی بنا افتاد از ارزش * بهر سو رخنه ها چون چاک در دل ها نمایان شد)

(بتجدید بنایش داد فرمان شاه دین پرور * کف گنجور همت از پیش سیم و زرافشان شد)

(چون نیشان کف جودش نمود آغاز در پاشی * کف سائل صدف سان پر زگوهرهای الوان شد)

(چراغ دولت شه باد روشن تا ابد یارب * چنان کز مهر این گنبد فروزان شمع ایوان شد)

(خرد گفت از زبان قدسیان تاریخ تعمیرش * مطاف جن و انس آباد در عهد سلیمان شد)

مؤلف گوید: و در عهد تزاری هم از طرف قشون روس روز شنبه دهم ماه ربیع الثانی 1330 هجری قمری مطابق دهم برج جمل «فروردین» ؛ قبه مطهره هدف تیرهای آتشین گردید !!

ز چرخ کج مدار آبنوسی * شد این گنبد نشان توپ روسی

بکاخ دین شکست آمد چو بگذشت * ز هجرت یک هزار و سیصد و سی

« محمد طاهر رضوی »

نتیجه آن که اول قبه، قبه هرونیه بوده و آخرین قبه هم که اکنون برقرار است از بناهای نتیجه عهد الجایتو بهادر خانست که قبه چهارمی می باشد. و اما تغییر اسم و آبادانی مشهد مقدس بموجب استقراء و استقصاء معلوم می شود از عهد سلطنت میرزا شاهرخ گورگانی است زیرا که پس از خرابی بلاد خراسان در اسفار و لشگر کشی های امیر تیمور این پادشاه فرزند خود شاهرخ را حکومت خراسان داد و او در صدد آباد نمودن بلاد منهدم شده بر آمد خلاصه بعد از فوت امیر تیمور و اغتشاش سمرقند که شاهرخ خود عازم آنصوب بود خواست اول متصرفات خود را مضبوط کند بعد بجانب سمرقند راند لهذا در سنه (808) جلال الدین فیروز شاه را مرمت برج و باره هرات و خواجه سید میرزا را بعمارت طوس مأمور نمود وقتی که او بطوس آمد دید در کروفرهای امیر تیمور چون طوس خراب شد، بقیه السیف از مردم بر دور مرقد سناباد اجتماع نموده برای خود خانه های گلی ساخته اند! آن ها را تکلیف بکوچیدن از آنجا و معاودت بطوس کرد قبول نکردند و آن جا را مأمون خود شمرند بنا بر این باجازه شاهرخ در همان جا بر دور بیوتات آن ها حصاری کشید آن جا شهر و معروف بمشهد شد و طوس یکباره متروک ماند. باوجود لطمه های اوزبک و ترکمان پیوسته بر آبادی آن افزود و اگر احياناً دو روزی نکس و وقوفی در آن پدید آمد بزودی باز اسباب ترقی آن فراهم شد (1)

« یا سائراً وافدا الی طوس * مشهد طهر و ارض تقدیس »

« ابلغ سلامی الرضا و حط علی * اکرم رمس لخیر مرموس »

بیان حسب و نسب آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام

اسم مبارکش علی کنیه اش ابو الحسن لقب مشهورش رضا است و این اقبی است که حق تعالی آن بزرگوار را بدان ملقب فرموده بنابر خبری که شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا از بنطی نقل می کند که بابی جعفر محمد بن علی بن موسی علیه السلام عرض کردم جماعتی، از مخالفین شما گمان می کنند مأمون پدر بزرگوارت را باین نام نامیده موقعی که او را بولایت عهدنامزد کرد

ص: 41

1- اکنون که سال (1366) قمری است مطابق سنة (1326) شمسی مشهد از لحاظ آبادی و عمران یکی از شهرهای بزرگ ایران می باشد که روزی هزاران نفر از طبقات مختلفه داخل و خارج می شوند « وانی لارجوفوق ذلك مظهرها -

حضرت جواد الائمه فرمود : بخدا قسم دروغ گفته اند و فاجر هستند بلکه خداوند پدرم را رضا نامیده است (لِأَنَّهُ كَانَ رَاضِيًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي سَمَائِهِ وَرَضَى لِرَسُولِهِ وَ الْإِئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ فِي أَزْوَاجِهِ) راوی عرض می کند مگر هر يك از پدران گذشته ، شما مرضی خدا و پیغمبر و ائمه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم نبودند؟ فرمود بلی همه پسندیده حضرت حق و رسولش بودند، عرضه داشتم پس چرا از میان آنها والد ماجد شما رضا نامیده شده است ؟ جواب داد برای اینکه مخالفین از دشمنان پدرم خشنود بودند باو همانطوری که موافقین از دوستان پدرم بدو رضایت داشتند و نبود این مقام برای هیچ يك از آباء بزرگوارش باین سبب از میان آنها باین نام ملقب گردید .

پدر بزرگوارش ابوابرهیم موسی بن جعفر صلوات الله وسلامه علیهماست .

ولادت باسعادتش بنا بر مشهور ، شب یازدهم ذیقعدة در مدینه طیه سال یکصد و پنجاه و سه هجری روی داده است (1) والده ماجده اش، باشهر اقبال «طاهره» یانجمه است .

مؤلف « طرائق الحقایق » می نویسد :

اسم مبارکش علی - کینه اش ابو الحسن - القاب شریفش صابر، وفی . مرتضی . رضا می باشد نقش خانمش «لاحول ولا قوة الا بالله» بوده. پدر بزرگوارش ابوابرهیم موسی بن جعفر علیه السلام

ص: 42

1- و همین شب را در دربار امامت یعنی در آستان قدس مجلس جشن منعقد می شود ، همانطوری که شب آخر ماه صفر مجلس سوگواری در آستان رضوی تشکیل می گردد علی بن عیسای اربلی « در کشف الغمة » می نویسد : ولادت آقا علی الرضا علیه السلام یازدهم ذیحجه (153) بعد از وفات جدش حضرت صادق علیه السلام پنج سال بوده ، مادرش خیزران مرسیه ، بقولی شقراء نوبیه ، و نامش اروی لقبش شقر است ، اسم شریفش (علی) است بنام حضرت امیر و حضرت سید الساجدین سلام الله علیهما بهمین مناسبت وجود مقدس آقا معروف است بعلی ثالث ، کینه اش ابوالحسن القابش : رضا صابر رضی ، وفی اشهر آنها رضاست ، وقال الاربلی ایضا بلغنی من ائمة ان السید رضی الدین علی بن طاوس کان لا یوافق علی ان المأمون سقی الرضا علیه السلام السم ولا یعتقده وقبض علیه السلام فی طوس بخراسان فی قرية یقال لها سناباذ فی آخر صفر وقیل انه توفی فی شهر رمضان بسبع بقین منه یوم الجمعة من سنة ثلث ومائین وله یومئذ خمس وخمسون سنة ، (انتهى) . وفی العیون وقدم عمره تسعا واربعین سنة وستة اشهر منها مع ابیه موسی علیه السلام تسعا وعشرین سنة و شهرین و بعدا به بایام امامته عشرين سنة واربعة اشهر .

نام مخدره مادرش بقولی شقراء نوبية و بروایتی سکنیه نوبیه یا خیزران مرسیه (1) و بقولی تکتّم است. لقب علیا حضرتش طاهره کنیه اش ام البنین می باشد. و بعضی نام او را اروی و نجمه ضبط کرده اند و تأیید می کند قولی را که تکتّم نام آن مخدره است این اشعار که در مدح حضرت رضا علیه السلام گفته شده است :

الا ان خير الناس نفسا و والدا * ورهطا و اجدادا على المعظم

اتتنا به للعلم و الحلم ثامنا * اماما يؤدى حجة الله تكتّم

عمر شریف آقا علی الرضا علیه السلام هنگام جلوسش بر سریر امامت و هدایت با اختلاف تاریخ وفات پدر بزرگوارش و ولادت حضرتش از چهل زیاده و از سی سال تقریباً کمتر نمی شود

در میلاد مبارکش بین الفریقین اختلاف بسیار است اینک خلاصه را ذکر می نمائیم : صدوق در باب سوم از عیون باسناد خودش روایت کرده ولادت آقا در مدینه طیبه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الاول 153 هجری پنج سال بعد از وفات جدش حضرت صادق اتفاق افتاده است. در کافی ولادت آن بزرگوار را بسال (147) نگاشته . ابن اثیر هم در کامل همین طور نوشته و همچنین در وافی بالوفیات. اینست عبارت ابن خلکان : وكانت ولادة على الرضا عليه السلام يوم الجمعة في بعض شهور سنة ثلث وخمسين ومائة في المدينة (153) بعضی ولادت

آقا را ششم شوال دیگری هفتم و برخی هشتم شوال بسال (151) ایراد کرده اند .

قاضی معین الدین میبیدی در شرح دیوان می گوید میلاد حضرتش در مدینه روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر بسال (153) بوده ، ابوعلی در منتهی المقال از کمال الدین بن طلحه نقل فرموده بسال (153) بوده که ولادت آن حضرت در مدینه یازدهم ذیحجه (153) هجری روی داده است ،

از مخدره نجمه خاتون روایت شده که آن معظمه می فرمود: هنگامی که من حامله بودم بوجود فرزندم رضا در خود احساس درد و سنگینی نمی کردم و پیوسته در خواب صدای تسبیح و تهلیل از میان

رحم خود می شنیدم. چون وضع حمل نمودم دیدم پسر دم دست های خود را بر زمین نهاده سر خود را بجانب آسمان بلند کرد و لب های مبارکش را حرکت می داد پنداری حرف می زد! آن گاه پدرش موسی بن جعفر بر من وارد شد و فرمود : «هنالك يا نجمه كرامة ربك» پس آن

ص: 43

1- مرسیه بالضم مخففة بلد اسلامی بالمغرب ، ق - نوبية منسوبت بنوبة بضم نون وسكون واو وفتح باء موحده بلاديست میان صعيد مصر وحبشه .

مولود سعید را پارچه سفیدی پیچیده بدست آن بزرگوار دادم آنجناب اذان بگوش راست و اقامه بگوش چپش گفت و بآب فرات حنکش را برداشت آن وقت بمن فرمود: خذ به فانه بقية الله في ارضه . یعنی بگیر او را همانا اوست حجت خدا بروی زمین

ابن بابویه بسند معتبر از علی بن میثم روایت کرده است که حمیده مادر امام موسی علیه السلام که از جمله اشراف و بزرگان عجم بود کنیزی خرید و او را بتکتم گردانید و آن جاریه سعادتمند بهترین زنان بود در عقل و دین و حیا و خاتون خود حمیده را بسیار تعظیم می نمود و از روزی که او را خرید هرگز نزد او نمی نشست برای تعظیم و اجلال او ، پس حمیده روزی با حضرت امام موسی علیه السلام گفت که ای فرزند گرامی تکتم جاریه ایست که من از او بهتر ندیده ام در زیرکی و محاسن اخلاق و می دانم هر نسلی که از او بوجود آید پاکیزه و مطهر خواهد بود و او را بتو می بخشم و از تو التماس می کنم که رعایت حرمت او بنمائی ، و بسند معتبر دیگر شیخ صدوق روایت کرده است که چون حمیده ، نجمه مادر حضرت امام رضا را علیه السلام خرید شعیب حضرت رسالت را در خواب دید و آنحضرت با او فرمود که ای حمیده نجمه را بفرزند خود موسی تملیک نما که از او فرزندی بهم خواهد رسید که بهترین اهل زمین باشد و باین سبب حمیده نجمه را بآن حضرت بخشید و او بکر بود؛ ایضا بسند معتبر از هشام روایت کرده است که گفت روزی حضرت امام موسی علیه السلام از من پرسید که آیا خبر داری که کسی از برده فروشان مغرب آمده باشد؟ گفتم نه حضرت فرمود بلکه آمده است بیا تا برویم نزد او پس حضرت سوار شد و من در خدمت آن حضرت سوار شدم چون بمحل معهود رسیدیم دیدیم که مردی از تجار مغرب آمده است و کنیزان و غلامان بسیار آورده است، حضرت فرمود که کنیزان خود را بر ما عرض کن او نه کنیز بیرون آورد و هریک را حضرت می فرمود که نمی خواهم پس فرمود که دیگر بیاور گفت دیگر کنیزی ندارم حضرت فرمود که داری و باید بیاوری گفت بخدا سوگند که ندارم مگر یک جاریه بیمار حضرت فرمود که او را بیاور چون او مضایقه کرد حضرت مراجعت کرده روز دیگر مرا نزد او فرستاد و فرمود بهر قیمت که بگوید آن جاریه بیمار را برای من خریداری کن و بنزد من آور ، چون رفتم و آن کنیز را طلب کردم قیمت بسیاری برای او گفت ، گفتم من باین قیمت خریدم گفت من

نیز فروختم ولیکن مرا خبرده که آن مرد کی بود؟ که دیروز با تو همراه آمد گفتم مردیست از بنی هاشم گفت از کدام سلسله بنی هاشم گفتم بیش از این نمی دانم بنی هاشم گفتم بیش از این نمی دانم، گفت بدان که من این کنیزك را از اقصای بلاد مغرب خریدم روزی زنی از اهل کتاب که این کنیز را با من دید پرسید که این را از کجا آورده ای؟ گفتم این را برای خود خریده ام گفت سزاوار نیست که این کنیز نزد مانند تو کسی باشد و می باید که این نزد بهترین اهل زمین باشد و چون بتصرف او درآید بعد از اندک زمانی پسری از او بوجود آید که اهل مشرق و مغرب او را اطاعت کنند، پس بعد از اندک وقتی حضرت امام رضا از او بوجود آمد « منتهی الامال »

اخلاق آقا علی بن موسی الرضا علیه السلام

شیخ صدوق در باب (43) از عیون، راجع باخلاق و عادات و کیفیت عبادت آن بزرگوار از ابراهیم بن عباس نقل می کند که او گفت: هرگز ندیدم ابوالحسن علیه السلام را که در گفتار کسی جفا کند یا اینکه کلام کسی را قطع نماید تا وقتی که سخنش تمام شود، هیچ گاه حاجت احدی را که قادر بر انجامش بود رد نمی فرمود هرگز پای مبارکش را نزد جلیس دراز نمی کرد و پیش همنشین تکیه نمی نمود ندیدم آن حضرت را هیچ زمان که یکی از موالی و ممالیک را ناسزا گوید، هرگز خنده با صدا از آقا ندیدم بلکه آن بزرگوار هنگام تبسم می فرمود، و از عاداتش این بود هرگاه خلوت خاص می داشت و سفره طعام گسترده می شد می نشانید بر سفره، تمام موالی و ممالیک راحتی در بان و سائس را (1) شب ها را کم می خوابید

ص: 45

1- بلی در آخرین روزی هم وفات یافت باز هم در فکر موالی و خدمه بود چنان که از یاسر خادم نقل شد که وی می گفت: هفت منزل بطوس مانده حضرت رضا مریض شد وارد طوس شدیم مرض آقا شدت کرد روزی چند در آنجا ماندیم مأمون روزی دو مرتبه بیادیت آن بزرگوار می آمد روز آخری که آقا در آن روز قبض روح شد ضعف بر وجودش مستولی گردید نماز ظهر را خواند آنگاه بمن فرمود: ای یاسر مردم چیزی نخورده اند؟ عرض کردم با این حال شما کرا یارای ناهار خوردنست! پس امر کرد غذا حاضر کردند هیچ يك از خدم و حشم باقی نماند مگر آن که نشانید هر يك از آنها را برکنار سفره و دلجوئی می نمود یکایک را آنگاه فرمود برای زنان هم طعام ببرید برای نسوان نیز غذا بردند، همین که همگان از خوردن ناهار فارغ شدیم يك مرتبه حال اغماء برای آقا علی بن موسی دست داد فریاد زنان و کنیز کان مأمون بصیحه و ضحه بلند شد، بقیه خبر را در جای خودش ذکر خواهیم کرد.

و زیاد بیدار می ماند و بیش تر شب ها را از سرشب تاصبح احياء می داشت و زیاد روزه می گرفت مخصوصاً در ماه سه روز صائم بود و می فرمود اینست روزه تمام عمر ، بفقراء و مساکین در نهان زیاد صدقه می داد و احسان می کرد و بیش تر ، در شب های تاریک این عمل از او سر می زد پس هر گمان کند دیده است مثل ابوالحسن علیه السلام را در فضل و بزرگواری تصدیق نکنید او را ؛ و هم از عاداتش بود که تابستان روی حصیر و زمستان روی پلاس می نشست و جامه درشت می پوشید اما وقتی که خود را برای مردم ظاهر می نمود لباس های فاخر می پوشید و عود هندی را بخور می داد گلاب و مشک را زیاد استعمال می نمود - از احمد بن علی انصاری منقول است که شنیدم از رجاء بن ابی ضحاک که او می گفت : مأمور کرد مرا مأمون برای حرکت دادن علی بن موسی الرضا را از مدینه و دستور داد مرا اینکه حضرتش را از طریق بصره واهواز و فارس حرکت دهم نه از راه قم و همچنین مثال داده را اینکه شخص من شب وروز مراقب او باشم تا هنگامیکه برخلیفه وارد گردد، پس با آن حضرت بودم از مدینه تا رو بخدا قسم ندیدم کسی را پرهیزگارتر و یاد آورنده تر و خوفناک تر از او نسبت بخدای تعالی عزوجل ، هرگاه صبح می شد دوگانه برای یگانه بجای می آورد نماز را سلام میداد و روی مصلی می نشست تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل می گفت سپس برجدش پیغمبر و آلش صلوات می فرستاد وقتی که آفتاب طلوع می کرد بسجده می رفت و در سجده می بود تا روز بلند می شد آنگاه رو می آورد بسوی مردم حدیث می کرد آنها را و موعظه می فرمود برایشان تا نزدیک زوال ، بهمین ترتیب نمازظهر و عصر و مغرب و عشرا بانوافل می خواند ، پس از اداء فریضه ظهر و تعقیبات ، بسجده می رفت و صد مرتبه می گفت: شکر الله ، و بعد از نماز عصر پس از تعقیب ، باز بسجده می رفت و صد مرتبه می گفت : حمد الله و در هر سه روز يك ختم قرآن تلاوت می نمود و می فرمود اگر بخواهم بکمتر از این مدت نیز می توانم قرآن را ختم نمایم ولی نمی گذرم هرگز بآیه ای مگر اینکه فکر می کنم در آن آیه

که در چه موضوعی نازل شده و در چه وقت فرود آمده است، (انتهی ملخصاً)

قال عز من قائل «افلا يتدبرون في القرآن ؟»

(عجب نبودگر از فرقان نصیبت نیست جز حرفی * که از خورشید جز گرمی نبیند چشم نابینا)

(عروس حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد * که دارالملک ایمان را مجرد بینی از غوغا)

در اینجا مناسب است مؤلف . بیانات شاد روان آقا سید جمال الدین اسدآبادی را که

راجع بقرآن در جلسه (15) انجمن محفل وطنی ایراد نموده ذکر نماید شاید در این دوره فترت اسلامی بیش از پیش مسلمانان جانب احترام این کتاب آسمانی را مرعی دارند ، پیغمبر اکرم فرمود (اَنْتَ تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِتْرَتِي)

اینست خطابه سید ، بارالها گفته تست :

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

و گفت تو محض حق است ، از آنجا که دعوت من واجبات این نفوس زکیه خالصا مخلصاً لوجهک الکریم بود مرا بموجب گفته خودت بسبیل هدایت راهنمایی فرمودی. آقایان مدینه فاضله انسانی و صراط المستقیم سعادت بشری قرآن مجید است ، گرامی دستور مقدسی است که نتیجه شرافت کل ادیان حقه عالم و برهان قاطع خاتمیت مطلقه دین اسلام الی یوم القیام و ضامن سعادت دارین و فوز نشأتین است آه آه چسان از فرط غفلت مهجور شده ! گرامی دستور مقدسی که مختصر شراره ای از قبسات انوار مضمیه اش عالم قدیم و دنیای جدید را بآن حقارت و باین تمدن رسانید ، آه آه چسان فوائد امروز آن از فرط جهل و غفلت منحصر در امور ذیل است : تلاوت بالای قبور شب های جمعه - مشغولیت صائمین - زباله مساجد کفار گناه - بازیچه مکتب - چشم زخم - نظر قربانی - قسم دروغ - مایه گدائی - زینت قنذاق سینه بند عروس - بازوبند نانوا - گردن بند بچه ها - حمایل مسافرین - سلاح جن زده ها زینت چراغانی - نمایش طاق نصرت - مقدمه انتقال اسباب خانه - حرز زور خانه کار - مال التجاره روسیه و هند - سرمایه کتاب فروش ها - آه آه و اسفاه یک سوره و العصر فقط که سه آیه بیش نیست اساس نهضت یک دسته اصحاب صفه گردید که از فیض مقدس همین مختصر سوره میمون ، شرکزار بتخانه مکه را قبل از هجرت ، بستان وحدت و یزدا نخانه بطحا نمودند؟ آه و الهفاه این کتاب مقدس آسمانی این گرامی تصنیف حضرت سبحانی این مایه کل السعادات انسانی از دیوان سعدی و حافظ و مثنوی و ابن فارض مصری امروزه کم تر محل اعتنا و مورد اهتمام است در هر مجمعی که یکی از منسوجات شعری خوانده شود نفس ها از ته دل کشیده چشم ها ، گوش ها ، دهن ها برای او بازمانده و چه اندازه مواعظ و معانی عرشی و فرشی از او استفاده کنند ؛ برعکس! قرآن برعکس که هرگز در هیچ جا باقیل

وقال وفكر و كار كسى مزاحم نخواهد بود ! اى وحقك سبحانك اللهم انت القائل وقولك حق نسوا الله فانساهاهم انفسهم ترا فراموش كرديم تو هم آئينه قلوب ما را از انعكاس توفيق حقايق ذكر مقدست محروم نمودى، (1)

حضار مجلس پس از استماع اين خطابه از فرط گريه حالت بهت بآن ها دست داد و بعضى غش كردند و خود سيد نيز پشت ميز خطابه گريستن آغاز نهاد و مى گفت : اى وحقك اللهم نسيناك فانسينتا، اين كلمه را آن قدر تكرر كرد و گفت و گفت تا غش كرد بعد حسن عطابك داماد خديو مصر پزشك حاضر كرده با گلاب و عطريات و دستور دكتور او را بهوش آوردند بالاخره پس از آنكه همه بحال آمدند ديگر بار مجلس رسمى شده باتفاق آراء چنين راي گرفتند كه تنها راه علاج جامعه مسلمين پيروي قرآنست و بايد با سلاف خود در صدر اسلام اقتداء كرده حلال خدا را حلال شمارند و حرام او را حرام بدانند و از روى خلوص نيت و صفا در ترويج شريعت مطهره حضرت ختمى مرتبت بكوشند و هر يك از اعضاى خود را ملزم ساختند كه وجدانا خويشتن را در برابر قرآن مجيد مسئول بدانند و لااقل در هر شبانه روز فريضه ذمه خود دانسته كه روزي يك حزب قرآنرا تلاوت نمايند و اساس كار خود را در پيشرفت مقاصد خويش مجاهده نمودن در انجام 17 ماده زير بدانند :

1 - نمازهاى يوميه راحتى المقدور باجماعت بخوانند ، 2 - امر بمعروف و نهى از منكر را در هر حال فريضه بدانند ، 3 - كسانى كه از اسلوب و رويه اسلام بى بهره اند با سلام دعوت شوند ، 4 - بادعاة و مبلغين نصارا بحث نموده بطريق وجدالهم بالتى هي احسن يعنى با دليل و برهان و زبان خوش ، 5 - احسان بفقراء بقدر وسع خويش ، 6 - برآوردن حاجات هر نيازمندی بقدرت مكن ، 7 - صله رحم ، 8 - دلجوئى بيماران 9 - پرسش از حال غائبين 10 - ديدن كردن از واردين ، 11 - اداء حقوق خدا كه بر ذمه باشد ، 12 - ارشاد جاهل

ص: 48

1- عبدالعزيز بن مسلم گفت: كه از حضرت رضا على بن موسى عليه السلام پرسيدم از قول خداى عزوجل نسوا الله فنسيهم فرمود حق تعالى فراموش و سهو نمى نمايد همانا فراموش و سهو مى كند مخلوق محدث ، نشنيده اى كه ايزد متعال فرموده است « و ماكان ربك نسيا». بلكه مقصود از فراموشى حق اينست كه بندگان معصيت كار را بخود وا مى گذارد. «عيون اخبار الرضا»

و تنبيه غافل ، 13 - پاك کردن آيينه قلب از گرد و غبار حسد و كينه ورزی وسائر اخلاق رذيله 14 - عفو و گذشت از خطاهای شخصی
15 - كظم غيظ ، 16 - اعراض از لغو و سخنان بيهوده ، 17 - اينكه هريك دارای دفتر بغلی كوچك بوده كه در هر آن يکی از مواد شانزده
گانه بالا را انجام داده باقيد تاريخ در آن دفتر يادداشت نموده بعد بدفتر كل جمعيت انتقال دهد.

پس از آنکه عده هیئت عامله محفل وطن بچهل نفر رسيد در مدت 9 ماه شماره افراد حزب بیست و یک هزار و صد و هشتاد و یک نفر با
داشتن یکسر ما یه کمپانی ارتقاء یافت در این موقع لرد کرومر LORD CROMER مستشار مالیه انگلیس متوجه گشت که نفوذ انگلستان
صدی چهل و پنج کاسته گردیده است در ظرف يك ماه هشتاد نفر از کارمندان ادارات انگلیس مسلمان شده اند سی و پنج نفر نصرانی
پانزده نفر يهود هفتاد تن مشرك بدین اسلام مشرف گردیده دیگر کمتر کسی بدشمن قرآن كمك می کند اوضاع ادارات درهم و برهم
گردیده است بالاخره از طرف دولت مصر مرحوم سيد باروپا تبعید و بساط حزب برچیده شد!! « نقل از پاسخ اهرمن »

پس از تبعید سيد جمال الدین نقشه دیگری طرح شد نهایت پیش آمد جنك بين المللی اول، مانع تسريع اجراء آن گردید. اينك قسمتی از
ترجمه نطق لارد كيچنر (1) وزير جنگ انگلیس را از جریده دیلی نیوز که تقریباً سی سال پیش انتشار یافته بود در این مقام نقل می نمائیم
تا معلوم شود که دشمنان اسلام و قرآن چه اندیشه هایی درباره مسلمانان عالم داشته و دارند و معنای کریمه شریفه (اِنَّ يُّظْهَرُوا عَلَیْكُمْ لَا
يَرْقُبُوا فِیْكُمْ اِلَّا وَلَا ذِمَّةٌ) بحقیقت مشهود مسلمانان عالم گردد . اینست خلاصه ترجمه نطق : ما ایتلاف مثلث « انگلیس . روس . فرانسه »

قریب سیصد سال است که تمام صعوبات و مشقات را متحمل گردیده و در راه ترقی انسانیت و تسهیل وسائل حیات و معیشت بشریت
کوشش ها کرده ایم و بانواع و اقسام کشفیات فنی و اختراعات علمیه موفق شده و اصلاح قوانین ملل و حکومت امم نموده و تعیین حدود
حاکمیت و محکومیت که اس اساس هر نحورفاهیت و هر نوع آزادی و حریت است از قوت بفعلیت آورده ایم بنابراین تمام عائله بشری
منت دار و وظیفه خوار خوان احسان ماهستند اگر افراد

ص: 49

1- لرد كيچنر LORD KITCHENER وزیر جنگ انگلستان تقریباً در سال 1915 در دریای شمال در يك رزمنا و غرق شد . این
شخص موقعی هم نایب السلطنه هندوستان بوده .

بشر چشم بصیرت و قوه عقل و انصاف داشته باشند خواهند دید که سیادت و آقائی ما بر آن ها يك امر بسیار مبرهن شرعی و عقلی بلکه از ساده ترین قوانین طبیعه است بعضی از اقوام آسیائی و افریقایی می گویند ما بیدار شده ایم باید حقوق خودمان را از روس و انگلیس و فرانسه که ممالك اسلامیه را تملك کرده اند مطالبه نمائیم عجباً ایشان چه حقی دارند آیا حقی غیر از قوت بنالیت در فطرت اشیاء و طبیعت کائنات هست؟ آیا ضعیف را غیر از اضمحلال و جزء قوی شدن حقی می توان تصور نمود؟ آیا مریض را غیر از موت و فنا نصیبی هست؟ اگر این ها را مهلت دادیم و از اتحاد اسلام نتیجه گرفتند چه خواهد شد از این ها گذشته آزادی مذهب در مستعمرات یعنی چه! ما اگر بدقت نگاه کنیم می بینیم راهی که پدران مذهبی و کشیش ها و روحانی های ما در قرون وسطی گرفته بودند اگر چه خیلی شدید و برخلاف رفق و نرمی بود لکن بسیار مناسب و شایسته بود این فکری که کشیش های تازه نموده اند که مادر مستعمرات برای اطفال چهار پنج ساله مدارس مذهبی باز نموده و پدرها را جبر کنیم که اولادشان را بدست کشیش ها بدهند فکریست بسیار عالی و شایان تقدیر و کشیش ها یک دفعه دیگر مارا رهین منت فرموده بودند که خیلی منتفع شدیم که در اثنای تبشیر هر که نصرانیت را قبول نمی کرد بشبهات ملاحده و طبعیین او را لا مذهب و بی دین صرف می کردند در حقیقت لا مذهباً و فرنگی مآبان مشرق لاعن شعور عجب کارهائی بزرگ برای ماصورت می دهند نفع اینان بعالم نصرانیت از نفع ملانمایانی که در بلاد اسلام منتشر ، باعمال ناشایسته عوام را از دیانت اسلام منزجر می سازند کمتر نیست بالجمله اولین وسیله محو مشرق و بقای حکومت مشروعه مادر آن سرزمین محو اسلام و قرآن است بهمان ترتیب که پطر کبیر PIERRE LE GRAND و کلا دستون GLADSTONE و سالی سپوری SALISBURY توصیه نموده سالیسبوری و سراد وارد گری S1 EDWARD GREY و سازانوف SAZONAV او را تعقیب کرده اند فعلاً اجرای این ماده قانونی و وظیفه دول ایتلاف مثلث است ماده اول بستن تمام مدارس و مکاتب آن ها باین معنی که مسلمان ها حق نداشته باشند که الفبای هیچ قومی را بنویسند و بخوانند بلکه باید عموماً جاهل بقرائت و کتابت باشند مگر بطوری که کشیشان صلاح دانند ماده دوم - هیچ قانونی

از قوانین اسلام مثل نکاح و طلاق و موارث محترم نبوده باشد ماده سوم مسلمان ها از تمام حقوق مدنی محروم باشند ماده چهارم مسلمان ها باید تمام امتیازات مذهبی و جنسی خود را بمدت ربع قرن ترك نمایند ماده پنجم دول ایتلاف مثلث در اجرای این مواد قانونی در حق مسلمین متفق بوده و همدیگر را بهر نحو که ممکن است مساعدت نمایند اگر این قوانین مجری شود و این علاج براء الساعة بمسلمانان خورانیده شود بلا- شبهه در نصف قرن دیگر از تمام شرور و مفاسد آن ها آسوده خواهیم بود و گرنه سیصد و پنجاه ملیون مسلم تا ابد بحالت خواب نخواهد ماند و بعد از بیداری دیگر معالجه ممکن نخواهد بود و وصایای عقلای ما عقیم و زحمت کارکنان ما بی نتیجه خواهد بود و اختلاف در تقدیم و تاخیر هدم کعبه و تخریب مدینه بر استیلاي اسلامبول هرگز از اجرای مواد مذکوره مانع نتوان بود حل این مشکل بسیار آسان است و قابل اعتنا نیست .

باب دوم

اشاره

« در بیان اخباری که ابن بابویه قمی رحمه الله باسناد معتبر در خصوص امامت حضرت ثامن الائمه صلوات الله و سلامه علیه از لسان پدر بزرگوارش نقل فرموده است »

اول - محمد بن اسمعیل بن فضل هاشمی گفت : وارد شدم برابوالحسن موسی بن جعفر علیهما السلام در حالی که آقا سخت مریض بود عرض کردم خدا نیارد روزی را که ببینیم مرگ شما را و هر گاه چنین روزی پیش آمد کرد بچه کسی رجوع نمائیم ؟ حضرت فرمود بعلی پسر من کتاب او کتاب منست و اوست وصی و جانشین بعد از من دوم - علی بن یقطین گفت: خدمت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام مشرف بودم و علی بن موسی هم نزدش بود آن گاه فرمود : یا علی اینست پسر من و سید فرزندانم همانا بخشیدم او را کنیه خودم را علی بن یقطین می گوید چون هشام بن سالم این کلام بشنید دست خود را پیشانی زد و من را گفت انا لله بخدا قسم آقا خبر مرگش را می دهد بتو . سوم - داود رقی گفت : عرض کردم بابی ابراهیم موسی بن جعفر فدایت کردم من پیر شده ام خبر ده مرا کیست امام بعد از شما آن بزرگوار اشاره کرد بسوی پسرش ابوالحسن علی الرضا علیه السلام و فرمود

اینست صاحب و امام شما پس از من . چهارم - سلیمان بن حفص مروزی گفت : وارد شدم برابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام قصد داشتم سؤال کنم از کسی که بعد از او حجت است بر خلق ، همین که نظرش بر من افتاد پیشی گرفت بر من در کلام و فرمود ای سلیمان همانا علی پسر منست و بعد از من وصی و حجت می باشد بر مردم و اوست افضل اولاد من پس هرگاه ماندی بعد از من گواهی ده باین امر نزد شیعیان و دوستانم که استعلام می نمایند از خلیفه بعد از من . پنجم - زکریا بن آدم از علی بن عبدالله هاشمی روایت کرده است که بالغ بر شصت تن از ما و دوستان ما بودیم نزد قبر «ظاهر مراد ، قبر حضرت رسول باشد» در این اثناء رو آورد بما ابوابراهیم موسی بن جعفر در حالی که دست فرزندش علی در دستش بود پس فرمود آیا می دانید من کیستم ؟ عرض کردیم شما آقای ما و بزرگ ما می باشید فرمود اسم ببرید و نسبت بدهید مرا گفتیم شما موسی بن جعفر هستید آن گاه فرمود کیست این که با من است ؟ گفتیم او علی بن موسی بن جعفر می باشد آقا فرمود گواهی دهید که فرزندم علی وکیل منست در حیات من و وصی منست پس از مرگم . ششم - عبد الله بن عبد الرحمن از مفضل بن عمر نقل نموده است که او گفت داخل شدم بر ابوالحسن موسی بن جعفر حالی که پسرش علی در کنارش بود می بوسید او را و می مکید زبانش را و می نهاد او را روی دوشش و می چسبانید علی را بسینه اش و می فرمود پدر و مادرم قربانت چه قدر پاکیزه است بویت ! چه قدر طاهر است خلقت ! و چه اندازه آشکار است فضل تو ! عرض کردم فدایت شوم محبت این طفل در قلبم افتاده همان درجه ای که ترا دوست دارم آقا فرمود ای مفضل او نسبت بمن بمنزلت منست بالنسبة پدیرم علیه السلام ذریة بعضها من بعض والله سمیع علیم عرض کردم اوست صاحب این امر یعنی امام بعد از شما ؟ فرمود، بلی، کسی که اطاعت نماید او را هدایت می شود کسی که نافرمانی کند وی را کافر می گردد ، هفتم - حدیثی است که حضرت موسی بن جعفر سلام الله علیهما بیزید بن سلیط زیدی فرمود ای یزید همانا من در این سال گرفته و حبس خواهم شد ولی پسر من سمی علی بن ابی طالب و سمی علی بن الحسین عطا شده است فهم و علم و نصر و رداء جدم علی بن ابی طالب را و روا نیست پسر من علی را این که تکلم کند بامر امامت مگر بعد از چهار سال از رحلت هرون پس هرگاه گذشت این مدت پس پرس او را از هر چه می خواهی

جواب می دهد توراً انشاء الله هشتم - ابو الصلت هروی گفت : وقتی که دعبل بن علی خزاعی در شهر مرو (1) بخدمت حضرت رضا سلام الله علیه مشرف شد عرض کرد ای پسر رسول خدا قصیده ای در شأن شما گفته و برخورد عهد کرده ام که نخوانم آن را قبل از ملاقات شما براحدی آن بزرگوار فرمود بخوان آن گاه دعبل قصیده معروفه تائیه اش را خواند تا باین شعر رسید :

ص: 53

1- مؤلف طرائق الحقائق ، چنین می نویسد : بمرو شاهجان رسیدیم یکی از شهرهای خوب روس شده و از مرو تاهرات و مشهد واور کنج و بخارا هر يك شصت فرسخ است و حقیقت نقطه اهمی است و در واقع چهار سوی خراسانست ، و مرکز خوارزم و افغانستان و ترکستان و سیستان این حدود است بی سبب نبوده که مأمون مدت ها با حضرت رضا علیه السلام در این جا بوده ، جای هزار افسوس است شکست مرو و گریستن خون از چشم ایرانیان سزاوار است بملاحظه حق وطن ترجمه مختصری از مرو نمودن مناسب است . در صحاح جوهریست که مرو نام شهر است و در نسبت بآن مروزی گویند یعنی بغیر قیاس و صواب مروی است بقیاس ، و مرو بفتح میم و سکون مهمله در خراسان نام دو موضع است قریب بیک دیگر یکی را مروالرود گویند و دیگر را مرو شاهجان ، قال فی المراسد : مروالرود مدینه قریبه من مرو والشاهجان بینهما خمسة ايام وهي علی نهر عظیم نسبت الیه وهی اصغر من مرو والاخری ثم قال مرو والشاهجان هی اشهر مدن خراسان وقصبتها وهی العظمی بینها وبين نيسابور سبعون فرسخا وبها نهر الرزق بتقديم الراء علی الزاء والشاهجان و هما نهران کبیران ینحرف شوارعهما ومنهما یسقی اکثر ضیاعها به حملت ام احمد بن حنبل ثم قدمت به بغداد وهو حمل فولد بها گویند آن شهر از بناهای طهمورث دیوبند بوده و اسکندر رومی در عمارت آن سعی نموده سال ها دارا املک ملوک سلاجقه بوده و در زمان چنگیز خان بقتل عام خراب شد دو کرو و نیم تقریباً عدد مقتولین را نوشته اند و در زمان شاهرخ میرزای گورگانی و شاهان صفویه کسوت عمارت پوشید و بعد از انقراض آن دولت بارکان عمارتش خلل رسید و در زمان آقا محمدخان قهرمان قاجار حکومت بالاستقلال بیرام علیخان را بود و در آبادی آن جا بسیار کوشید ولی افسوس که تمام مرو خراب و اهاالی اسیر اوزبکان شده بما وراء النهر متفرق شدند و در سی سال قبل تقریباً واسطه نادانی سردار ایرانی شکستی عظیم در آن حدود وارد آمد و از آن ببعد نفوذ دولت در خراسان رو بنقصان نهاد وعلی الاسلام السلام و امروز روز دولت روس نه چندان آن مملکت را آباد نموده و تراکمه را تربیت کرده که بوصف گنجد دور نیست شعبه ای از راه آهن مرو بزودی داخل مشهد آید و خداوند، عالم است که سر بکجا در آورد. «انتهی»

شیخ صدوق علیه الرحمة می نویسد چون دعبل این بیت را بر حضرتش خواند آن بزرگوار فرمود: می خواهی در این جا دو بیت بقصیده ات ملحق نمایم تا کامل شود عرض کرد بفرما ای فرزند رسول خدا پس آن بزرگوار این دو شعر را انشاء فرمود:

وقبر بطوس یا لها من مصیبه * الحت علی الاحشاء بالزفرات

الی الحشر حتی یبعث الله قائما * یفرج منا الغم و الکربات

دعبل عرض کرد آن قبری که در طوس خواهد بود قبر کیست؟ حضرت فرمودند قبر من است و منقضى نخواهد شد شب ها و روزها تا آنکه بگردد شهر طوس محل آمد و شد شیعیان من وزائران من همانا هر که در طوس و مکان غربت من مرا زیارت کند با من باشد در درجه من در روز قیامت و گناهانش آمرزیده شود این بود بعضی از اخبار، که تصریح داشت با امامت آقا حضرت رضا علیه السلام بخصوص اینکه دو خبر نقل می نمایم که تصریح دارد با امامت (علی الرضا) ضمن اسامی ائمه دیگر از آن جمله است خبری که محمد بن ابراهیم بن اسحق طالقانی آن را منتهی می کند بای نصرة که او گفت: همین که حضرت باقر علیه السلام را حالت احتضار دست داد پسرش صادق آل محمد را نزد خویش خواند برای اینکه اسرار امامت را بدو سپارد، در این هنگام برادرش زید بن علی گفت اگر مرا وای عهد و وصی خود قرار دهی همانطوری که حضرت مجتبی برادرش حسین را وصی خود کرد امیدوارم کارزشی نکرده باشی، حضرت فرمود ای ابوالحسن امانات و عهد را مناسبتی با مثال و رسوم نیست بلکه امر امامت و ولایت عهد از جانب خدای عزوجل می باشد بعد آن بزرگوار جابر بن عبدالله انصاری را نزد خود طلبید که از صحابه خاص پیغمبر اکرم بود و او را فرمود خبر ده مارا ای جابر آن چه را دیدی از صحیفه جده ام فاطمه علیها السلام جابر عرض کرد بچشم آقای من آن گاه گفت داخل شدم روزی بر سیده دو عالم فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم برای آن که تهنیت بگویم آن مخدره را بولادت فرزندش حسین بن علی علیه السلام ناگاه چشمم بصحیفه و نام سفیدی که در دست مبارکش بود و مانند مروارید می درخشید! افتاد عرض کردم ای سیده نساء عالم چیست؟ این صحیفه که در دست شما می بینم. فرمود در این صحیفه نوشته شده است اسامی «ائمه اثنا عشر» از اولادهای من عرض کردم این صحیفه

را بمن مرحمت فرما تا در آن نظر کنم فرمود اگر نهی نبود این نامه را بتو می دادم بدان نمی کند این صحیفه را مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر و
ال اوا ماتوا ای جابر می توانی نظر کنی بباطن و درون این صحیفه از ظاهرش، جابر می گوید خواندم صحیفه را نوشته شده بود در آن نام
پیغمبر و اسامی ائمه اثنا عشر صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین :

اسامیا لم تزدك معرفة * و انما لذة ذكرها

محمد بن عبدالله. مادرش امه

ابو الحسن علی بن ابی طالب مرتضی ، مادرش فاطمه بنت اسد پسر هاشم پسر عبد مناف ، ابو محمد حسن بن علی بار. ابو عبدالله حسین
بن علی تقی . مادرشان فاطمه دختر محمد صلی الله علیه وآله وسلم ، علی بن الحسین عدل . مادرش شهر بانو دختر یزد جرد، ابو جعفر
محمد بن علی باقر . مادرش ام عبدالله دختر حسن بن ابی طالب ، ابو عبدالله جعفر بن محمد صادق . مادرش ام فروه دختر قاسم بن
محمد بن ابی بکر ، ابو ابراهیم موسی بن جعفر ، مادرش ام ولد اسمش حمیده مصفاة ،

ابو الحسن علی بن موسی الرضا . مادرش ام ولد اسمش نجمة ، ابو جعفر محمد بن علی زکی مادرش ام ولد اسمش خیزران ، ابو الحسن
علی بن محمد امین. مادرش ام ولد اسمش سوسن، ابو محمد الحسن بن علی رفیق، مادرش ام ولد اسمش سمانه کنیه اش ام الحسن ،
ابوالقاسم محمد بن الحسن . اوست حجت خدا که قائم است بحق. مادرش ام ولد اسمش نرجس «انتهی» نص دیگر که علی بن
عبدالحمید حسینی نجفی قدس سره در شرح مصباح المتهجد از شیخ ابوعبدالله محمد مفید رحمه الله نقل کرده خبریست که ایشان
منتهی می نمایند حضرت صادق علیه السلام که آن بزرگوار از جدش حضرت رسول نقل نموده که فرمود : حدثنی جبرائیل عن رب العزة
جل جلاله انه قال من علم ان لا اله الا انا وحدی وان محمد اعبدی و رسولی و ان علی بن ابی طالب خلیفتی و ان الائمة من ولده
حججی ادخلته الجنة و نجیته من النار بعفوی و ابحت له جوارى و او جبت له کرامتی و اتممت علیه نعمتی و جعلته من خالصتی و
خالصتی ان نادانی لبیته و ان دعانی اجبته و ان سئلنی اعطیته و ان سکت ابتداته و ان اساء رحمته و آن فرمنی دعوته و ان رجع الی قبلته و ان
قرع بابی فتحتہ . و من لم یشهد ان لا اله الا انا وحدی او شهد و لم یشهدان محمدا عبدي و رسولی او شهد و لم یشهدان علی بن ابی طالب
خلیفتی او شهد و لم یشهدان الائمة حججی فقد جهد ممی و صغر عظمتی و کفر بایاتی کتبی ان قصدنی حجة، و ان سئلنی حرمتہ و ان
نادانی

لم اسمع ندائه و ان دعانى لم استجب دعائه و ان رجاني خيئته و ذلك جزاؤه منى و ما انا بظلام للعييد . فقام جابر بن عبد الله الانصارى فقال يا رسول الله من الائمة من ولد على بن ابي طالب فقال : الحسن والحسين سيدا شباب اهل الجنة ثم سيد العابدين في زمانه على بن الحسين ثم الباقر محمد بن على وست در كه يا جابر فاذا ادركته فاقراء عنى السلام ثم جعفر بن محمد الصادق ثم الكاظم موسى بن جعفر ثم الرضا علي بن موسى ثم النقى محمد بن على ثم النقى على بن محمد ثم الزكي الحسن بن على ثم ابنه القائم بالحى مهدى امتى يملا الله به الارض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا هولاء يا جابر خلفائى و خلصائى و اوليائى و عترتى من عصاهم فقد عصاني و من انكر واحدا منهم فقد انكرنى بهم، يمسك الله السماء ان تقع على الارض الا- باذنه و بهم يمنع الارض ان تعيد باهلها (مجالس المؤمنين) مقصود از ذكر اين اخبار هما نارد بر كسانى است كه فرقه واقفيه باشند و منكر شدند مرگ حضرت موسى بن جعفر را براى طمع مال زيرا وقتى كه حضرت رضا بر مسند امامت قرار گرفت نزد هر کدام از وكلاء و قيما ن پدر بزرگوارش اموالى زياد اندوخته شده بود از جمله زياد قندى؟ هفتاد هزار دينار با خود داشت و على بن حمزه سى هزار دينار و عثمان بن عيسى كه بمصر بود مال زياد با شش كنيز نزدش بود همين كه حضرت رضا عليه السلام اموال و امانات را مطالبه كردند آن ها راه ضلالت پيش گرفته (1) موت حضرت موسى الكاظم و امامت فرزندش رضا را انكار نمودند و بعضى قائل شدند با مامت اسماعيل فرزند ديگر آن بزرگوار خلاصه اين كه چون حضرت امام ابو ابراهيم موسى الكاظم صلوات الله عليه در بيست و پنجم رجب يكصد و هشتاد و سه از هجرت رسول صلى الله عليه و آله بدار السلام بغداد در گذشت حضرت امام ابو الحسن على ثالث عليه السلام بموجب نصوص

ص: 56

1- مانند فرقه كيسانيه - گويند كه چون حضرت زين العابدين عليه السلام بعد از مراجعت از شام بمدينه و از زيارت مرقد منور رسول خدا صلى الله عليه و آله وسلم باز شد نزد عمش ابن الحنفيه آمد و او را از قتل سيدالشهداء عليه السلام خبر داد جناب محمد گريست كه از هوش شد و چون بخويش پيوست برخاست زره پوشيد و شمشير حمائل كرد بر اسب خويش برآمد و بر كوه رضوى صعود نمود و مردم بروى نگران بودند تا غايب شد و ديگر ظاهر نشد مگر در زمانى كه مختار خروج كرد. فرقه اى از كيسانيه كه ايشانرا حسانيه خوانند و ايشان از اصحاب حسان سراج باشند گويند كه اميرالمؤمنين و حسنين عليه السلام هر سه تن امام هستند و چهارم محمد بن الحنفيه است و امام غائب . و در بحار منقول است كه : اول من صد عن الحق من فرق الاماميه الكيسانيه. «جواهر الكلام»

غیر محصاة از پدرش و دیگر ائمه هداة در مدینه بر مسند امامت بنشست و در آنوقت سی سال از عمر عزیزش برآمده عزیزش برآمده بود وقتی که امامت خویش ظاهر ساخت برخی از خاصگان شیعه بروی بترسیدند که مبادا خلیفة وقت هرون الرشید وجود مبارك اورا عرضه هلاك سازد. از آنجمله محمد بن سنان (1) بحضور بر نور وی معروض داشت که (انك قد شهرت نفسك بهذا الامر وجلست مجلس ابيك وسيف هرون مقطر الدم) یعنی همانا تو مشهور کردی خودت را بامر امامت و نشسته ای بجای پدر بزرگوارت و حال آن که از شمشیر هرون خون می چکد حضرت فرمود : «جرائی علی هذا ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ان اخذ ابو جهل من رأسی شعرة فاشهد وانی لست بنبي وانا اقول لكم ان اخذ هرون من رأسی شعرة فاشهدوا انی لست بامام» یعنی جری کرد مرا بر اظهار امر امامت فرمایش رسول خدا که فرمود: اگر ابو جهل یک موی از سر من کم کرد گواهی دهید که من پیغمبر نیستم من نیز می گویم بشما اگر هرون یک موی از سرم بگیرد شاهد باشید که من امام نیستیم ، «مطلع الشمس»

ذکر خلافت ابو موسی محمد امین پسر هرون و کیفیت قتل او

اول محرم (197) محاربه محمد امین با طاهر ذوالیمینین اتفاق افتاد و محمد امین عبدالرحمن بن جبلة را باسی هزار مرد جنگی بمحاربه طاهر فرستاد و در نواحی همدان میانشان مقاتلت دست داد، بدین تفصیل :

چون روز شنبه سیم جمادی الاولی سنه «193» در طوس رشید از دنیا رخت کشید از مردم برای پسرش محمد امین بیعت گرفتند و محمد در آن وقت در بغداد بود لاجرم قاصدی خاتم خلافت و فضیلت و برد رسول خدا را که گفته شده در نزد هرون بود در آن روز بتعجیل تمام برای محمد برد و روز نیمه آن ماه ببغداد رسید مردم بغداد در آن روز با محمد بیعت کردند و محمد امین از عبدالله مأمون شش ماه کوچک تر بوده و هرون در زمان خلافت خود محمد را ولیعهد خویش نموده بود و از برای او بیعت گرفته بود و از پس او برای مأمون، چون هجده شب از بیعت امین بگذشت امین در صدد برآمد که مأمون را از

ص: 57

1- مخفی نماند که این خبر باخبر هشتم که سابقا از « عیون اخبار الرضا » نقل کردیم ظاهر التنافی است - رجوع شود بصفحة 52 سطر بیستم ،

ولایت عهد خلع کند و از برای موسی ناطق فرزند خود قرار دهد ، پس بامراء و وزراء در این باب مشورت کرد ایشان صلاح ندیدند مگر علی بن عیسی بن ماهان که اقدام برخلع مأمون نمود پس امین علی بن عیسی را بالشکری عظیم (1) بجهت دفع مأمون بخراسان روانه کرد چون علی بالشکر امین نزدیک بری شدند طاهر بن حسین از جانب مأمون با چهار هزار سوار بجنگ او آمد و چون علی طریق حزم و احتیاط را فرو نهاده بود بجهت کثرت اشکر خویش لاجرم منکوب لشکر طاهر شد و او را بکشتند و تنش را در چاهی افکندند - طاهر در این باب کاغذی بمأمون نوشت مأمون بسی مسرور مأمون نیز برادر خود امین را از خلافت خلع کرد و طاهر بن حسین را باهرثمه بن اعین بجهت دفع امین بسمت بغداد روانه داشت ، پس طاهر وهرثمه بالشکر خویش بجانب بغداد شدند و دور بلد را محاصره کردند و جنگ های بسیار ما بین لشکر امین و مأمون واقع شد و منجنیق های بسیار بر اطراف بغداد نصب کردند و بسیاری از خانه ها سوخته و خراب گشت و اموال بی شمار از مردم بغداد تلف شد و بسیاری از عیاران در این گیر و دار مال مردم را بردند و اجناس در بغداد قیمت پیدا کرد بسبب آنکه راه تردد بسته گشت و این واقعه درسنه (196) بود و پیوسته تا چهار ده ماه کار بدین گونه می رفت تا آن که مردم بغداد بتنگ آمدند کار برایشان سخت شد لاجرم بسیاری بعنوان مسافرت بحج از بغداد فرار کردند وکثیری جزو لشکر مأمون گشتند و کار برامین زیاد سخت شد و بیش تر اصحابش دست از او برداشتند و او را تنها گذاشتند ! طاهر نیز برای جوه و اعیان اهل بغداد نوشت که امین را بقتل آورند وعده سیم وزر بسیار در مقابل آن کارداد جمیعا نوشتند که ما امین را از خلافت خلع کردیم و دست از یاری او برداشتیم ،

ص: 58

1- علی بن عیسی بن ماهان از سرداران بزرگ هرون الرشید بود که با پنجاه هزار قشون بجنگ طاهر ذوالیمینین رفت و اخیرا با این لشکر انبوه شکست خورده کشته شد و این اول قشونی بود که امین بدفع برادرش مامون گسیل داشت وقتی خبر قتل علی بن عیسی و شکست لشکرش امین رسید او باکوثر غلام بچه اش مشغول گرفتن ماهی بود گفت مرا بحال خود گذارید کوثر دو ماهی گرفته و من تاکنون ماهی صید نکرده ام ! محمدا امین کوثر را دوست میداشت زیاد «مقتبس از مجانی الادب» چه نیکو گفته : دست زمانه پاره شاهی نیفکند * بر بازویی که او نکشیدست رنج تیغ

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتال و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانگی
خاتمیه اصفهان



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

